

چهره‌ها Chehreh Nama

زمستان 3753 زرتشتی 1394 خورشیدی
نشریه مرکز زرتشتیان کالیفرنیا
سال سی و سوم شماره 176

English

Persian

ستاره

چشم سده



برای هم‌آزوری بیشتر بین گروه مدیران و هموندان مرکز زرتشتیان کالیفرنیا بخشی را به گفتار و سخن گروه مدیران اختصاص داده ایم تا آنها بتوانند از این طریق پیام و یا چاره‌اندیشی‌های خود را عرضه نمایند و هموندان هم بتوانند خواسته و پیشنهاد‌های خود را در راستای گروه مدیران ابراز نمایند.

هموندان، همکیشان و دوستان گرامی

به امید اینکه شاد و تندرست بوده و از خواندن مجله چهره نما خرسند باشید. از همه کسانی که در کار پر ارزش چهره نما همت کرده و یاری میرسانند سپاسگزاری مینماییم.

پیش از هر چیز از همه هموندان و کسانی که به درخواست ما برای کمک به هزینه نو کردن کولرهای این مرکز جوابگو بوده‌اند و همچنین از کسانی که در برنامه‌های گردآوری پول مرکز شرکت کرده‌اند سپاسگزاری می‌نماییم. شما دهشمندان نیکوکار بودید که سبب شدید که افزون بر هزینه کولرهای درمهر بزودی دستگاه گرم‌کننده ساختمان آزاد مهر را نیز بتوانیم خریداری نماییم.

همانطور که میدانید در مهر و مرکز زرتشتیان کالیفرنیا با دهشها و پرداختهای سالیانه هموندی و شرکت شما در برنامه‌های مرکز پا بر جا میماند و ما از همه دهشمندان و یاری‌رسانان سپاسگزاری کرده و پاداش کار نیکشان را از اهورامزدا خواستاریم.

گروه مدیران هم کوشش میکند که بابرگزاری برنامه‌های گوناگون فرهنگی، آموزشی، هنری و سرگرم‌کننده مانند سخنرانیهای (دینی، پزشکی و...) و برگزاری جشنهای گوناگون سالیانه شما را برای بهره‌بردن از آنها فراخواند. از شما درخواست میکنیم که با شرکت خود و فرزندانمان ما را خوشنود و سرافراز نموده و سبب شوید که فرزندان نازنین شما همراه دوستانشان با شرکت در این برنامه‌ها به زبان ودین و فرهنگ خود آشنا شده و بتوانند با دانش بسنده و سربلندی پاسخگوی کنجکاوای و پرسشهای دوستان خود باشند و ما نیز بتوانیم آنچه که از گذشتگان راستینمان به دستمان رسیده به آینده‌گان بسپاریم.

از شما می‌خواهیم که بارهنمایی‌ها و پیشنهادهای سازنده و برنامه‌های تازه خود ما را یاری نموده و همچنین در به کار گرفتن آنها با ما همکاری نمایید.

شاد و سربلند باشید

گروه مدیران مرکز زرتشتیان کالیفرنیا

کسی که در پرتو خرد مقدس و قلبی پاک، اندیشه و گفتار و کردارش نیک و با راستی و درستی هماهنگ باشد مزدا اهورا با توانایی و مهر خویش به او رسایی و جاودانی خواهد بخشید.
گاتها هات ۴۷ بند ۱

کسی که در پرتو خرد مقدس به بهترین راه زندگی کند و گفتارش مهرآمیز و از روی خرد باشد، با دو دستش کارهای نیک را از روی ایمان انجام دهد، اندیشه اش تنها متوجه یکتا پروردگار خواهد بود و او را سرچشمه حق و راستی خواهد شناخت.

گاتها هات ۴۷ بند ۲



برگیری از نوشته‌های چهره نما با چاپ نام نویسنده و نشانی تارنما آزاد می‌باشد.

چهره نما در گزینش و ویرایش نوشته‌های رسیده‌های آزاد است و نوشتارهای رسیده بازگردانده نمی‌شود.

دیدگاه‌های بازتاب شده در نوشته‌ها همیشه گویای دیدگاه‌های انجمن دبیران چهره نما نمی‌باشد.

چهره نما مرکز زرتشتیان کالیفرنیا، نشریه ایست دینی، اجتماعی، تاریخی، ادبی و فرهنگی که به هیچ دسته و گروه سیاسی بستگی ندارد.

Trust of Morvarid Guiv

4001 S. Decature Ave. suite 37-337 Las Vegas,
NV 89103 Tell : (809)889-9795

زیر نگر گروه دبیران
گرافیک، رایانه و صفحه‌آرا: کیخسرو یکتاهی
تایپ: پروین رستمیان
اینترنت: رامین شهریاری



اسپنتمان را، چون نگینی درخشان در خود نگاه داشته است و این مایه فخر و مباهات است. تمدنی که در یک نگاه، همواره راستی را بهترین راه دانسته و دروغ را سررشته همه بدی ها شناسانده است. تمدنی که خود، نشانی است از سرشت ایرانیان. سرشت ویژه ای که، در گذر هزاره ها، چنین تمدن و فرهنگ فاخری را آفریده و این مرز و بوم و ساکنانش از برای ایرانی بودنشان و داشتن روح و روحیه ایرانی است که، همواره در تاریخ زبانزد خاص و عام بوده اند.

بیا بیا باور داشته باشیم که ایرانی، همچون همیشه می تواند بر تاریخ جهان و مردمانش تاثیر گذار باشد، همانگونه که دیگر کشورها، همگی به هوش و استعداد ایرانی باورمندند. نشان این اعتماد آن است که امروز در هر شاخه ای از علم و دانش، یک ایرانی بر بلندای آن، پرچم نوآوری و پیشرفت را برافراشته است. ببینیم و ایمان بیاوریم که امروزه، برخی از مدیریت بزرگترین شرکتهای تجاری جهان در دستان توانمند ایرانیان است و کمتر دانشگاه معتبری است که به واسطه داشتن استادان نام آور ایرانی، به خود نمی بالد.

پس بیا بیا دست در دست یکدیگر و با تکیه بر وجه اشتراکمان در تمام جهان، یعنی ایرانی بودنمان، الماس گراندقدر ایران و ایرانی را بیش از پیش بر بلندای نام و افتخار جهان بنشانیم. شاد و شاد کام و شاد رخ باشید

دکتر اسفندیار اختیاری
نماینده ایرانیان زرتشتی

چو ایران نباشد، تن من مباد
سرزمین اهورایی ایران که امروز ما ساکنان آن هستیم، کشوری است سرشار از شکوه و زیبایی. کوهستانهای بلند و استوار، جنگلهای سرسبز و باشکوه، بیابانهای بکر و پر از شگفتی، سواحل گسترده و دل نشین، رودخانه ها و آبخاها پر تلاطم و زندگی بخش، همه و همه در سراسر این کشور جای گرفته اند تا ایران عزیزمان از همه جاذبه های طبیعی برخوردار باشد. این گوناگونی و تنوع، در ترکیب بناهای تاریخی این خاک مقدس نیز آشکار است. امروز ما میراث داران این همه شکوه مندی و افتخار تاریخی هستیم، شکوهی که خود نمودی از تمدن و فرهنگ بزرگ ایران است. تمدنی که نخستین دین یکتاپرستی جهان و پیام آور بزرگ آن، اشوزرتشت

قدم دوم انتقال فرهنگ بر دوش آموزگاران دینی است. آموزگاران در سالهای ابتدایی باید با روشهایی کودکانه و آسان کودک را با فرهنگ آشنا کنند و در سالهای نوجوانی؛ آموزگاران اطلاعاتی فراتر از کتابها با بیانی محکم را نیاز دارند. بنابراین آموزش و باز آموزش آموزگاران میتواند قدمی محکم برای ساختن نسلی محکم و انتقال فرهنگ به آینده باشد.

در کنار آموزش پدر و مادرهای جوان و آموزگاران باید از فن اوری های دنیای پیشرفته نیز استفاده کرد. طراحی بازیها؛ نوشتن داستانها و شعرهای مناسب هر سن و ساخت انیمیشن از مواردی هستند که جای فکر و بررسی دارد. البته نباید فراموش کنیم که اجرای جشنها و مراسم با حضور و کمک کودکان و نوجوانان و طراحی برنامه ها به نحوی که برایشان جذاب باشد نیز تاثیر ویژه ای در علاقه مند شدن آنها دارد.

به نظر میرسد که در دنیای شتابان کنونی باید بیشتر برای نگهداری میراث ارزشمند نیاکانمان تلاش کنیم.

ایدون باد ایدون ترج باد.

سرور تاراپوروالا
آبان ۳۷۵۳

سده ها این فرهنگ را پایدار نگه داشته است. فرهنگ زرتشتی پایه ها و ویژگیهایی دارد که با گذشت زمان تغییر ناپذیر است و در هر زمان و هر مکان پایدار است. ویژگیهایی مانند راستی، تاج جهان هست ارزشمند و مایه افتخار هر زرتشتی هستند.

اما یک فرهنگ چگونه از نسلی به نسل بعد میرسد؟

فرهنگ در واقع داشته های مادی و معنوی یک جامعه است که افراد آن جامعه خود را ملزم به دانستن، رعایت کردن و از همه مهمتر انتقال آنها به نسل بعدی می دانند. انتقال فرهنگ، فرایندی است که به وسیله آن، فرهنگ از راه آموزش از نسلی به نسل دیگر منتقل می شود. فرهنگ را از راه زیستی نمیتوان به ارث برد. هر نسلی فرهنگ خویش را می آموزد و سپس آن را، همراه با دیگر گونیهایی که در دوران خود آن را تجربه میکند، به نسل بعد از خود می آموزد. انتقال فرهنگ، تداوم فرهنگ را امکان پذیر می سازد.

قدم اول انتقال فرهنگ در خانواده اتفاق می افتد. جمع پدر و مادر و فرزندان در دایره ای بزرگتر مادر بزرگها و پدر بزرگها و.... تاثیر گذارترین و مهمترین نقش را در انتقال فرهنگ بازی می کنند. سالهای ابتدایی زندگی هر فرد تحت تاثیر شدید نحوه زندگی و نگرش خانواده است. نگرش و نحوه زندگی پدر و مادر روی نگرش فرزند تاثیر شگرف دارد و اغلب تا آخر زندگی همراه او خواهد بود و آموزه های درخشان اشوزرتشت مانند راستی؛ راستگویی و راست کرداری؛ کار و تلاش؛ کمک کردن و احترام به طبیعت توسط پدر و مادر در سالهای ابتدایی زندگی یک کودک به او آموزش داده می شود.

پدر و مادر اولین حلقه انتقال فرهنگ هستند و پایه های جهان بینی یک فرد را می سازند. تاثیر پدر و مادر به ویژه در سالهای ابتدایی زندگی هر فرد بسیار عمیق و ماندگار است. این تاثیر هم به طور مستقیم؛ به طور نمونه تلاش برای راستگو بودن فرزند؛ و هم غیر مستقیم؛ مثلا شرکت در جشن مهرگان یا گهنبار؛ بسیار ماندگار است. پدر و مادری که همزوری در گهنبار یا مسخره میکنند به طور غیر مستقیم در حال از بین بردن گهنبار در نسل آینده خود هستند.

بنابراین آموزش درست پدر و مادرهای جوان اولین قدم برای انتقال فرهنگ به نسلهای آینده است.

فرهنگ و فرها

بارها خواننده ایم یا شنیده ایم و یا حتی نوشته ایم که میراث کهن و ارجمندی به دست ما رسیده است؛ باید از آن نگهداری کنیم و به نسل آینده بسپاریمش و البته باز هم بارها خواننده ایم یا شنیده ایم و یا حتی نوشته ایم که با گذر نسل ها آنچه را که به نام آداب و رسوم و یا فرهنگ می شناسیم کمرنگتر شده است. به راستی چرا؟ در انتقال میراث ارجمند و فرهنگ کهن زرتشتی چه اشتباهی کرده ایم؟

نخست باید ببینیم فرهنگ چیست؟

مجموعه هایی از دانش، باورها، اخلاق، هنر و دیگر موردهایی چون قانون یا عادت؛ یک فرهنگ را شکل می دهند. بعضی از این اجزا کم و بیش ثابت هستند؛ مانند باورها و برخی دیگر در نسلهای مختلف ممکن است تغییر کند. فرهنگ زرتشتی یکی از قدیمی ترین فرهنگهای جهان است که ریشه های عمیق و قدرتمند آن

ورسای،) امرداد(امشاسپند بی مرگی و جاودانی)، شهریور(امشاسپند شهر یاری برگزیده و چیرگی برنفس) به ترتیب زمین، آب، گیاه و فلز قرار داده شده است. بر همین پایه نماد این جهانی و گیتیایی اش، آتش گذارده شده است(گاهان یسنای ۴۳ بند ۹). چنانکه در اوستا و ادبیات پارسی آمده آتش گرانبده به مینوست، آسمانی است و آنسری، پاک است و روشن، روشنی بخش، از بین برنده ی تاریکی، شادی آور و سوزاننده ی ناپاکی و با این ویژگیهاست که گرایش به اشه دارد و همسوی ویژگیهای آنست. چون نماد این جهانی و گیتیایی اش، آتش قرار داده شده و در گاهان نیز (یسنای ۴۷ بند ۲) اشوزرتشت اهورامزدا را سرچشمه راستی و پدر اشه نامیده در دیگر قسمتهای اوستا این برداشت ثبت شد که آتش پسر اهورامزداست و نماد این جهانی، همسوی پدیده ی مینوی قرار گرفت و به همین سبب برای نمونه در بند ۹ «گاه هاون» خرده اوستا آمده است: «*ثوام آترم اهورَه مزدا پوثرم اشه وَنِم اشَهه رَتوم یزَه مَنیدَه.*»

**"θwām ātrəm ahurahé"
ṛmazdā puθrəm a
ahe ratumṛjavanem a
"yazamaide**

«ما تو را ای آذر(آتش) پاک، پسر اهورامزدا [و] سرور پاکی می ستاییم.» در یسنای ۲ بند ۱۲ و نیز در یسنای ۲۵ بند ۷ همچنین در آتش نیایش این تعبیر بکار رفته است و آتش صریحا پسر اهورامزدا قلمداد شده است و این جنبه ی پدر و پسری در ادبیات و به ویژه ادبیات دینی کاربرد داشته و خدا آفریننده و پدید آورنده ی مردم و موجودات و به راستی پدر همه است و واژه ی پدر را می توان به معنی پدید آورنده هم گرفت. (اوشیدری: ۱۳۷۱: ۶۱).

به باور دکتر مجتبیایی اینکه گفته شده است آذر پسر اهورامزداست یعنی میان آذر و نور آن و اهورامزدا وحدت ذاتی برقرار است و نیز چون عالم هستی از نور ازلی وجود یافته است، پس نتیجه این می شود که کل عالم ظهورات و تجلیات نورالانوار، یعنی اهورامزداست(دکتر فتح اله مجتبیایی- سهروردی و فرهنگ ایران باستان - فصلنامه ی اشراق شماره

ی داد، قانون و هنجاری استوار و خلل ناپذیر بنا نهاده که اشه نام دارد. از ریزترین موجودات تا کلان ترین شان که کرات و کهکشان ها باشند همگی بر این پایه، هستی یافته و بر این اساس در تکاپو و جنبش بوده و پایداری دارند.

اشه را راستی، پاکی، سامان و نظم، درستی، برتری و فضیلت، داد و عدالت، رسایی و کمال معنا نموده اند. بنا بر آموزش های اشوزرتشت جزء جزء هستی برای رسیدن به سرمزل مقصود، رسایی و کمال در مسیر اشه و پیروی از این هنجار قرار دارند. «اشه» در گاهان با صفت «وهیسته» نیز آمده که «اشه وهیسته» به معنای «بهترین راستی و پاکی» است و این واژه به پهلوی «اردوهشت» و به فارسی نو «اردیبهشت» است. اشه(به فارسی باستان ارته) در گاهان اشوزرتشت ۱۸۰ بار تکرار می شود(پورداود ۱۳۷۷، ۱: ۹۱) و کمتر بندی است که بدون این واژه یا در پیوند با آن شکل گرفته باشد و این به خوبی ارج و ارزش اشه را گوشزد می کند. اردیبهشت دومین امشاسپند در آیین زرتشت تبلور اشه است. برابر گاهان، یسنای ۳۱ بندهای ۷ و ۸ اهورامزدا، اشه را از خرد خود آفریده و چنانکه اشاره شد بر اساس یسنای ۴۷ بند ۲ اهورامزدا خود، پدر اشه و سرچشمه آن است. به ابتکار اشوزرتشت برای ارتباط بیشتر و



هماهنگی لازم بین پدیده های نیک مینوی با نوع بشر، پدیده های آنسری و مینوی، نمادی اینسری و مادی را در نظر گرفته است. برای نمونه، نماد این جهانی و گیتیایی سپندارمزد(امشاسپند مهر و فروتنی و درست اندیشی)، خرداد(امشاسپند کمال



سده را همه، با شعله های سرکش و بلند آتشی فراهم آمده از خرمنی هیزم در دل زمستان سرد می شناسند، از مردمان گرداگردش، از سپید پوشان شعله افروزش، از اخگرهای گرازانده اش، از رقص و شکوه شعله هایش، از هیجان پیرامونانش، از بوی خوش عود و کندرش. بنا به سنت، سده یادگاری از جشن هوشنگ شاه پیشدادی است به پاس پیدایش آتش، آخشچی هوده و سودمند و تمدن ساز، سده جشنی است که یک کتاب برای پیدایی و برپایی اش می توان نوشت. از پیدایش آتش، بختیاری و هنر هوشنگ شاه پیشدادی، از جشن چهل روزگی مهر در این روز، از سدمن(صدمین) روز زمستان بزرگ، از نیروبخشی نمادین به ایزد ریتوین پس از سد(صد) روز رفتش به زیر زمین، تلاشی روان شناختی برای کاهش سرما و به گونه ای، کوشش در کاهندگی نیروی اهریمن که جلوه اش سرما و تاریکی بلند شب های سرد زمستانی است. اینک بجاست که از آتش و شَوند بزرگداشت آن از گاه باستان، جستاری داشته باشیم.

آتش در دین زرتشتی از آنجا اهمیت یافت که اشوزرتشت در گاهان و در یسنای ۴۴ بند ۳ و یسنای ۴۷ بند ۲ پدر اشه (اشا) را یاد کرد: **"kasnā zāθā patā ašahyā"** (۴۴-۳) **"(paouruyō?)**.

«کیست آفریدگار و پدر اشه، روز نخست؟» در یسنای ۴۷ بند ۲ پاسخ این پرسش را یادآور می شود: **ōyā čistī hvō patā"** (۴۷-۲) **"ašahyā mazdā"**

«تنها مزدا پدر اشه(راستی) است.» چنانکه دیده می شود اهورامزدا توسط اشوزرتشت پدر راستی قلمداد و سرچشمه ی راستی و آفریدگار کل شناسانده می شود(در همین بند). اشوزرتشت در گاهان این نکته را مطرح می کند که اهورامزدا جهان را بر پایه

اردیبهشت پس از وهومن (اندیشه نیک) برترین امشاسپند است و چنانکه اشاره شد در گاهان اشوزرتشت اشه همیشه اهمیت بسیار دارد و آتش هرمزدی است که واپسین داوری به یآوری او انجام خواهد یافت (یسناهای ۳۱ بند ۱۹ و ۵۱ بند ۹)، اردیبهشت زیباترین و تابناک ترین امشاسپند و موکل بر آتش است و آتش نماد اشه است، زیرا اردیبهشت از میان آفرینش مادی آتش را به خویش پذیرفت (بند هشت فصل ۴ بند ۳۵) در یسنا به تکرار از تابناکی اشه یاد شده است. «او برای نگهداری جهان می درخشد.» (یسنا ۴۶ بند ۳)، «فروغ خورشید و سپیده ی بامدادی نمودار اوست.» (یسنا ۵۰ بند ۱۰)، نتیجه اینکه هر کس از داد و آیین اردیبهشت (اشه و هیسته) پیروی کند به مقام اشونی می رسد. در پرتو وهومن (اندیشه ی نیک) و اشه می توان به پیشرفت انسانها اندیشید و در این راه کوشید (گاهان یسنا ۴۵ بند ۹). بخشش بهروزی اهورایی به دستگیری اشه و آذرنویذ داده شده است (یسنا ۳۱ بند ۳)، اشه توانایی بخشش است (گاهان یسنا ۲۹ بند ۱۰). اشوزرتشت از خود اشه دریافته است که اهورامزدا آفریدگار اشه است و سرچشمه ی اندیشه نیک و مهر و فروتنی و اینکه او از همه چیز آگاه است و فریفتنی نیست (گاهان یسنا ۴۵ بند ۴). «اشه ی تابناک را که دوست نیک سپندارمزد است برای شما برگزیده ام، باشد که او از آن شما شود» (گاهان یسنا ۳۲ بند ۲).

«آنانکه برای خشنودی اهورامزدا می کوشند اشه را برگزیده اند.» (گاهان یسنا ۳۰ بند ۵) «اهورامزدا با «خرد» خویش «اشه» را بیافرید تا «بهترین منش» (اندیشه نیک) را پشتیبان و نگاهبان باشد.» (گاهان یسنا ۳۱ بند ۷) همانکه فردوسی بزرگ اشاره دارد:

نخست آفرینش خرد را شناس
نگهبان جان است و آن سه پاس
سه پاس تو چشم است و گوش و زبان
کزین سه رسد نیک و بد بی

گمان

و برای همین است که اشوزرتشت در یسنا ۴۳ بند ۹ می فرماید: «ای مزدا اهورا به راستی تو را پاک شناختم آنگاه که منش نیک نزد من آمد و پرسید :

چگونه خود را باز می شناسانی؟ [و من بدو پاسخ دادم:] با دهش آن نماز که نزد آذر (آتش) تو می گزارم، تا بدان هنگام که مرا توش و توان هست به اشه خواهم اندیشید.»

و نیز آن اشو یاد آور می شود: «ای مزدا بدان هنگام که دروند آزردن مرا کمر می بندد جز «آذر» و «منش» تو که «اشه» از کردارشان کار آمد می شود، چه کس مرا پناه خواهد بخشید؟ ای اهورا «دین» مرا از این آموزش بیگانه» (گاهان یسنا ۴۶ بند ۷). اشوزرتشت در گاهان، یسنا ۴۶ بند ۹ از اهورامزدا خواستار است که با اندیشه ی نیک و در پرتو همان اشه آنچه را که آفریدگار در مورد اشه گفته است را دریابد. پیوند اشه با شادی نیز درخور اندیشه است. در پرتو اشه، شادی و روشنایی به دست خواهد آمد و اشوزرتشت از شادمانی کسی که (از به کار بستن سخنانش) به دیدار اشه و فروغ مینوی خواهد رسید سخن می دارد (گاهان یسنا ۳۰ بند ۱).

همه ی آرمان اشه و پای فشاری به این داد و هنجار اهورایی و این نظم کیهانی در این نهفته است که بشر را راست و درست و پاک در برابر دروغ (دروغ) قرار دهد تا جهانی روشن و پاک هماهنگ با خواسته ی اهورامزدا فراهم آید. با یادآوری پیوند و ارتباط اردیبهشت با آتش به گفتار پسین (بعدی) که آتشکده باشد می پردازیم.

در هفتن یشت (کوچک) بند ۴ آمده :

«مهر فراخ چراگاه و رام بخشنده ی چراگاه خوب را، اردیبهشت و آتش اهورامزدا را، رد بزرگ، اپام نیات را و آب مزدا آفریده را می ستاییم.»



باز در بند ۹ همین یشت بر پیوند بین اردیبهشت (اشه و هیسته) و آتش تاکید می شود.

در یسنا ۳۴ بند ۴ می خوانیم:

«ای مزدا اهورا در پرتو اشه، آتش (آذر) نیرومند تو را خواهانیم که جاودانه و تواناست و دوستان را پیوسته آشکارا یاری می رساند و آزار و گناه دشمنان را در چشم بر هم زدن نمایان می کند.» آنگاه در این ویژگی یسنا ۳۱ بند ۳ نیز خواندنی است:

«ای مزدا تو با گفتار خود [به] زبان خویش، ما رایبا گاهان از آنچه به هر دو گروه خواهی بخشید و از آن بهروزی که به دستگیری اشه و آذر (آتش) مینوی خود نویذ دادی و از آن فرمانی که فرزندان راست، تا من همه مردمان را به گرویدن [به دین تو] فرا خوانم.»

نیز در یسنا ۴۳ بند ۴:

«ای مزدا تو را توانا و پاک شناختم آنگاه که [دانستم] در پرتو توانایت، آرزوهای ما برآورده خواهد شد. آنگاه که [دریافتم] اشونان و دُروندان را پاداش [پادافرا] خواهی بخشید، آنگاه که [پی بردم] در پرتو گرمای آذر (آتش) تو که نیرومندی اش از اشه است، نیروی منش نیک به من روی خواهد نمود.»

در آتشکده آتشی فروزان است که نمایندگی از اشه، داد و هنجار استوار اهورایی حاکم بر هستی را نمادین بر دوش دارد و به عبارتی نماینده ی سامان و نظم کیهانی خداداد و جان جهان است. چنانکه دانسته است، آتش نماد راستی، پاک، داد و عدالت است و زرتشتی به هنگام دیدار آتش به یاد خواهد آورد که قانون و هنجاری که توسط اهورامزدا بر کیهان و هستی حکم می راند راستی است و پیشرفت و سربلندی آدمی تنها در همراستایی و همسویی با این قانون و هنجاری است که تمام آفرینش در مسیرش قرار داده شده و سرپیچی از آن سرپیچی از داد و فرمان اهورایی است و سرانجامی جز زیان نخواهد داشت (قدردان ۱۳۸۸: ۳۲).

سده با آتش افروزی همراه است و چنانکه فردوسی بزرگ می فرماید، پاسداشت کشف آن به دست هوشنگ شاه پیشدادی است، با کشف آتش، دگرگونی بزرگی در زندگی آدمیان پدید آمد و به عبارتی انسان، صنعتی شد.

پاسداشت آتش به عنوان یکی از چهار آخشیجان(عناصر) سودمند هستی، نماد پاسداشت اشته، هنجار اهورایی فرمانروا بر هستی است و یادآور نگاهبانی از راستی که رمز پیشرفت گیتیایی و مینوی(مادی و معنوی) آدمی در تمامی دوران است. برای پیدایش جشن سده شوندهای دیگری نیز برشمرده اند که بیشتر برخاسته از واژه ی «سده» است. در متون گوناگونی که از گذشتگان به یادگار رسیده در این ویژگی آمده است:

- فرزندان کیومرث (در برخی روایات مشیه و مشیانه) چون سد (صد) تن شدند و به بوندگی (کمال) رسیدند، جشنی بر پا داشتند و آن را سده نامیدند.
- با تدبیر ارمایل وزیر ضحاک، به مرور صد(سد) تن جوان از آتشیخانه ی ضحاک رهایی یافته و به کوه فراری شدند با به پاخاستن کاوه و هماهنگی فرستاده ی فریدون قرار شد در شبی با افروختن آتش با یکدیگر و یاران فریدون همزور شوند به پاس آن شب و سد تن و سد شعله سده برپا گردید.



- روایتی دیگر: از جشن سده تا جشن نوروز پنجاه روز و پنجاه شب، زمان است.
- از زمستان بزرگ صد(سد) روز که بگذرد، سرما از اوج می افتد و سستی می گیرد، به شادی این سستی به گاه باستان، جشن بر پا می شده است(۱۸)
- دکتر مهرداد بهار در مورد واژه ی سده دیدگاهی نو و شایان دارد فرزانه ی

روانشاد، واژه ی سده را واژه ای اوستایی از اسم **saḍā** به چم پیدایی و آشکارگی می داند که خود از ریشه ی **sand** به چم آشکار شدن و به نظر رسیدن گرفته شده است، استاد ادامه می دهد که در زبانهای ایرانی میانه ی غربی علاقه ی بسیاری وجود دارد که اسم و صفت را با افزودن پسوند **ak** - که خود بازمانده ی **aka** - باستانی است به کار برند و بر این اساس واژه ی **saḍa** در ایران باستان می توانست بصورت **saḍak** یا **sadak** در فارسی میانه در آید که در تلفظ جدیدتر فارسی میانه ما را به واژگان **saḍag** یا **sadag** رهنمون خواهد شد و همین، در فارسی نو «سده» یا «سده» می شود که در متون آمده است، نیز معرب این واژه «سذق» است که ترکیب های «برسذق» و «نوسذق» را ساخته است(نام پنجمین روز بهمن که از آن روز به پیشواز جشن سده می روند).

بنابراین واژه ی «سده» می تواند، با واژه ی «صد» در پیوند نباشد و از ریشه ی **sand** گرفته شده باشد که بر این اساس چم «سده» آشکارایی و پیدایی و به دید آمدن، خواهد شد.

حال این پیدایی و آشکارگی برای چیست؟ باید گفت که برای «مهر» است یا «خورشید» که بیشتر بدان اشاره کردیم، زایش مهر در شب یلداست، در آغاز زمستان که با گذشتن چهل روز از این زایش، مهر یا خورشید، چهل روزه می شود و بر اساس این باور نیاکان خردمندان که به یادگار، به ما هم رسیده(تا چندی پیش کودک تا چهل روزه نمی شد او را به کسی نشان نمی دادند و هم اکنون هم در برخی ایلات و عشایر، پیش از چهل روزه گی کودک نام ندارد) با بر پایی جشن سده، مهر به پیدایی و آشکارگی می رسد و از اول دی به بعد روز پیوسته بلند تر می شود و خورشید جانی تازه می گیرد و هر روز نیرومندتر آشکار می گردد، در دیدگاه انسانی که همه ی پدیده های جهانی را دارای جان می انگارد و به مرگ قطعی باور ندارد، خورشید نیز هر ساله کودکی و جوانی و پیری را طی می کند و به یاری آدمیان با نیایش و جشن و همزوری بار دیگر جوان می شود و فرازناپی(اوج) پیش می گیرد، این باور چهل روزه گی فرزند و سپس پدیداری او در جامعه، بین مردم سرزمین ایران باوری فراگیر بوده و هست.

پس اگر نخستین روز زمستان را پس از شب یلدا، تولدی دیگر و اگر نه تولد، توان یافتن و جوانی و از سرگرفتنی دیگر، برای خورشید بدانیم، چهلمین روز زمستان چهل روزه گی «مهر» و جشن «سده» است که در واقع سال کهن، خورشید کهن و همه چیز کهن با آغاز زمستان به پایان خود می رسند و سال و خورشید و جهانی نو آغاز می گردد[انقلاب زمستانی(شتوی) و رسیدن سال نو]. جشن سده جشن پیدایی و به نظر رسیدن «مهر» یا نماینده اش «خورشید» است، کوهه ی آتش، نماد خورشید هم پیمان مهر است که بر افروخته می شود و به پایان یافتن و سوزاندن سرما کمک می کند و گرما و افزونی مهر در پی دارد(بهار ۱۳۷۴ : ۲۴۱). دکتر بهار در مورد اسطوره ی کشف آتش توسط هوشنگ شاه بر این باور است که در این اسطوره هوشنگ نماینده ی آفریننده، مار نماد تاریکی و آشفتنگی آغازین و صخره ای که سنگ بر آن فرود می آید نمادی از آسمان بوده و در این پیوند (آهن «فلز» و سنگ و آسمان در باستان از یک ریشه اند) با پرتاب سنگی بر سنگ، آتش، چون خورشید بر پهنه ی آسمان، به درخشش می ایستد و مار که نماد تاریکی و آشفتنگی است می گریزد. باور مری بویس درباره ی جشن سده خواندنی است و بر این پایه است که جشن سده جشن آتش است و در میانه ی زمستان بر این آهنگ و اندیشه برگزار می شود که نیروی سرما و تاریکی را پس زده و نمادین، خورشید را یاری رساند تا دوباره نیرومند و توانا، سرما و یخبندان اهریمنی را شکست دهد و این نیروی اهریمنی را توان آن نباشد که هستی را با انجماد و سستی به نیستی کشاند و این در پیوند با ایزد ریتون(ریتون)، ایزد گرما جلوه گر می شود و درست صد روز پس از آنکه این ایزد برای انجام خویشکاری به زیر زمین رفته است، جشن سده برگزار می شود تا با یادکرد ریتون، او را که در زمستان سرد، گرمابخش چشمه های آب و ریشه های گیاهان است، یاری بخشند. شاید این جشن سده همانی باشد که هم اکنون بصورت سنتی با نام «هیرمیا» البته در گاه شماری قدیم، برابر با اشتاد و آذرماه باستانی(بدون رعایت کیسه) در فروردین ماه برگزار می شود که در جستار پسین به آن خواهیم

پرداخت. با توجه به برگزاری این جشن سنتی در اشتاد و آذرماه می تواند، ما را به این نتیجه برساند که بر اثر رعایت نشدن کیسه از مهر و بهمن ماه(دهم) بهمن، روز کنونی برگزاری جشن سده) به اشتاد و آذرماه رسیده یا اینکه در جایگاه خود بیست و ششم آذرماه نزدیک یکصد روز مانده به نوروز (زمان بازگشت ایزد ریتون) قرار داشته است و از هر دو سوی می تواند مبنای برگزاری جشن سده قرار گیرد. به هر روی به باور بویس جشن سده یاریگری نمادین به ایزد ریتون است تا او توانمند در آینده ای نزدیک(نوروز) بازگردد و بار دیگر جهان را تازه و خرم کند و اسباب شادی و شادمانی زمین و زمان را فراهم آورد و بویس به زیبایی این یاریگری را در جشن سده باز می نمایاند.



مهرداد قدردان

کارشناس ارشد فرهنگ و زبانهای باستانی از دانشگاه شیراز متولد ۱۳۴۹ اردکان یزد مدرس دروس دینی زرتشتیان و نیز در زمینه تحصیلی خود "فرهنگ و زبان ایران" مشغول پژوهش و تالیف می باشند که حاصل آن چندین مقاله و پنج کتاب و شرکت در همایش های مرتبط است، کتابهایم به شرح زیر است:

- بررسی زبانشاخی و دستوری گویش زرتشتیان شریف آباد اردکان یزد
- جستاری در آیین زرتشت
- جایگاه نور و آتش در آیین زرتشت
- اندیشه اشوزرتشت و دین یارانش
- نیز کتاب "آیین" که پژوهشی در ویژگی جشن های ایرانی از گذشته تاکنون است و با پژوهشی میدانی به برگزاری کنونی این جشنها در روزگار ما نیز می پردازد آماده چاپ می باشد.

بازنگاهی به پنیاه ها و سرانگدیشه ها

موبد کامران جمشیدی

بخش نخست این نوشتار به این برآمد رسیدم که نیک و بد نسبی می باشند. به بیانی دیگر می توان از "به" و "بهرتر" یا "بد" و "بدتر" سخن گفت. تنها "همه نیک" از دید فرزندان دین بهی اهورامزداست و نه پیش.

می گویم که جهان آمیخته ای از بدی و نیکی است، تا آنکه "همه نیک" گردد. چنین آمیختگی در هر کس هم می باشد. از کسی که از دید بیشترین کسان، خوب است می تواند گاه رفتارهایی سرزند که آسیب رسان باشد و از کسی که از دید بیشترین کسان، بد است می تواند گاه رفتارهایی دیده شود که مهربانانه باشد.

گاه آنان که همسو و همراه به دیده می آیند بناگاه "پاد" هم میشوند از سوی دیگر آنانی که پاد و چه بسا دشمن یکدیگر به دیده می آیند، با هم همراه و همسو می شوند! آیا این پدیده ها برای شما آشنا نیست؟

بگذارید همینجا در مورد واژه ی "پاد" اشاره ای بکنم:

واژه ی پاد نزد همگان به چیم وارون یا همیستار/ همستار (متضاد) می باشد، همانا دو چیزی که همدیگر را می زدایند، می سترند و نیروی هم را می گیرند. اکنون ببیندیشید به واژه ی "پا" که کوتاه شده ی پاد است. دو پای ما وارون هم به دیده می آیند، همانگاه که یکی پس است دیگری پیش است! لیک، هنگامی که با هم هماهنگ می شوند نیروهایشان همراستا می شود و برآیند کار به پیش بردن و رفتن است!! هر جا دو پاد با هم هماهنگ شوند آفریننده می شوند چون مهر یا نیروی کشش، آفریدن در هماهنگ ساختن است.

فر، استوار بر نیروی کششی است، آنهم کششی که اضداد را گرد خود آورد.

به همین گونه است همیستاری و کش و واکش دو دانه ی درون یک دانه که از این واکنش دانه و یاخته ی سوم پدید می آید و خود دو یاخته در درون خود دارد و می زاید. پس این دو همیستار نیز کش و واکش شان برای زایش و افزونی است. و این هماهنگی تا جایی برپا و ماندگار است که هر دو سو در اندازه های سازنده ی خود باشند و زیاده خواهی نکنند! آنجاست که اشا برپاست.

دشواری از آنجا پدید می آید که یکی از دو سو از اندازه های اشایی بیرون می رود و زیادی بزرگ می شود، همانی که به آن آز و آزمندی می گویم. یاخته ی زیادی خواه چنگار (سرطان) می گردد. مردم آزمند چنگار همبود می گردد!

به همین گونی می توان سپتامینو و انگره مینو را نیز نگریم. انگره پیش از اینکه به زیاده خواهی برسد و زیانبار گردد می تواند "انگیزه" باشد!

در دانش مردم شناسی شیوه ای برای شناخت می باشد که به آن "کندوکاو تراکشی" گفته می شود. در این نگاه، یک "من" در یکی از این سه حالت می تواند به سر برسد: کودک، پرمار (پدر و مادر)، رسیده. یک من کودک و یا پرمار می تواند مثبت یا منفی باشد. پرمار منفی از جمله کنترل کننده، نکوهش کننده، ... می باشد و کودک منفی می تواند ناآرام و شرم زده و یا ... باشد. این کودک و یا هتا پرمار منفی را نیز می توان با رفتار و ابزار مناسب به شکل مثبت در آورد.

در فرهنگ نیاکان به این جفت همزاد و توامان همینگونه می نگریند، به مانند دو نیروی ناهمسان ولی تکمیل کننده ی یکدیگر. جفتی که با هم هستند و بی هم نمی توانند باشند. یادمان باشد که

نخستین پایه جهان بینی زرتشتی یگانگی جهان هستی
ایرانی همانا / است. در اوستا،
و شاهنامه
زیادی
می
در



فرهنگ، آگاهی چشمی است که برای دیدن نیاز روشنایی غیر از خود و در خورشید گونه خود می تابد و خود می بیند. خوانش دیگر اینگونه است که دو چشم ناهمسان بین و همیستار هستند (خورشید گونه و ماه گونه) باید با هم بتازند (همتازه، اندازه باشند). در مهرورزی و آمیزش میان دو بینش همیستار است که بینش راستین (وهومن) پدید می آید. همین وهومن است که از همیستاری و همتازی سپنتمان و انگره من به بینش و خرد می رسد.

آنچه که در درازای زمان در فرهنگ ایران زمین روی داد، جداسازی جهان یگانه به دو جهان تاریکی و روشنایی ناب بود که هر کدام هم آفریده های خود را دارند و همیشه هم با هم در جنگ و مبارزه بوده و آشتی ناپذیرند! اینکه کجا و چرا و چگونه از دید من زیاد مهم نیست، می تواند اندیشه های ماننی باشد و یا آنچه به زروانی گری نامور است و یا هر پندار دیگری. مهم آن است که چنین دیدگاهی در روان تکی و گروهی ایرانیان هنایشی زیانبار داشته است.

این پندار البته به ایرانیان بسنده نکرده و از راه دین های ابراهیمی، به بخش بزرگی از دیگر مردم جهان نیز رفته و در شکل اهریمن و شیطان و ابلیس و کافر و سرانجام "دشمن" همیشگی که باید از بین برود، خود را نمایان می سازد.

چنین دیدگاهی هر کسی را پروانه می دهد که آنکس را، که به هر شوندی دوست ندارد، دشمن بپندارد و اهریمن نام گذارد و بر پایه ی همان پندار لانه گزیده در ناخود آگاه تاریخی خود بودن خود را در نبودن او ببیند! در این راه بکار بردن هر ابزاری، از جمله "دروغ" توجیه پذیر می شود.

در این زمینه زیاد می توان گفت ولی به همین کوتاهی بسنده می کنم و آنچه در آغاز گفتیم دوباره می گویم که یک "بد" و "خوب" گفتن در برابر "بدتر" و "بهرتر" می تواند به چنین پیامدهایی نیز برسد!



موبد کامران جمشیدی

فرزند مهندس بهمن جمشیدی و مهین دخت آذرگشسب
مهندس صنایع از دانشگاه علم و صنعت تهران
از بنیادگزاران انجمن زرتشتیان سوئد ،
کانون زرتشتیان و
انجمن جهانی زرتشتیان
پژوهشگر و نویسنده بیش از صد مقاله دینی و فرهنگی
و پاپورز در گسترش خردگرایی بر مبنای گاتاها

گفتگو با پروفیسور سروش سروشپان استاد برجسته دانشگاه کالیفرنیا ارواین (UC Irvine)

اشکان خسرو پور

سروش سروشپان یکی از فعال ترین چهره های زرتشتی در خارج از ایران است. او از سالهای قبل از انقلاب برای تحصیل به آمریکا رفته و اکنون به عنوان استاد برگزیده (Distinguished professor) در بخش هواشناسی دانشگاه ارواین مشغول به کار است. سروشپان با وجود این که بیشتر از ۴۰ سال است که به طور دائمی از ایران بیرون آمده اما ارتباطش را هم با جامعه زرتشتیان داخل و خارج از ایران، هم با ایرانیان حفظ کرده است. سروش سروشپان هنوز هم فارسی را با لهجه شیرین کرمانی صحبت می کند و کرمان و مردمش را آنقدر دوست دارد که در هر سفرش به ایران - که معمولا سالی یک بار اتفاق می افتد، حتما سری به کرمان می زند و از زوایای دیدنی اش عکس می گیرد.

این گفت و گو با سروش سروشپانی، استاد مهندسی منابع آب از دانشگاه ایالتی کالیفرنیا آمریکا داستان زندگی او را بازگو می کند. از سختی های تحصیل در یک کشور غریب می گوید و درباره رشته کاری اش هم توضیحاتی می دهد. اگر به خواندن داستان زندگی این استاد زرتشتی دانشگاه علاقه مند هستید، این گفت و گو را از دست ندهید.

شما یکی از استادان برگزیده دانشگاه ایالتی کالیفرنیا هستید. این عنوان به هر کسی داده نمی شود. برای مثال در دانشگاهی که شما در آن مشغول تدریس هستید، حدودا از هر ۲ هزار پرفیسور به ۱۰ یا ۲۰ نفر چنین جایگاهی اعطا می شود. لطفا درباره زمینه فعالیت تان بیشتر توضیح دهید.

یکی از کارهای اصلی من، ساخت مدل های ریاضی برای پیش بینی سیلاب هاست. ساخت سیستم هایی برای برنامه ریزی و مدیریت آب با استفاده از مدل های ریاضی یکی از کارهای اصلی من در بیست سال گذشته بوده که با کمک سازمان هواشناسی آمریکا آن را انجام داده ایم. به جز این ها، در دانشگاه هم فعالیت هایی مثل تدریس به دانشجویان

یا راهنمایی پروژه های دکترا را برعهده داشته و تا به حال حدود ۶۰ دانشجوی دکترا را راهنمایی کرده ام. من خیلی زیاد کار می کنم. سفرهای علمی فراوانی هم رفته ام. ماهی ۲ سفر داخلی در آمریکا و سالی چند سفر خارج دارم که تقریبا تمام شان مرتب با کار هستند. از صبح اول وقت که به سرکار می رسم تا حدود ساعت ۲ شب که بخوابم مدام در حال کار هستم. شاید دلیل اهدای چنین جوایزی همین عشق به کار باشد. این طور که شما می گوید، فقط چند ساعت در شبانه روز برای سرخاراندن وقت دارید. این همه کار کردن شما را خسته نمی کند؟

سخت که هست. ولی بعضی پروژه ها یا کارها را باید در زمان معینی به پایان برسانیم و به همین دلیل باید به صورت مداوم کار کرد. در عوض، آخر هفته ها که تعطیل هستیم به مرکز زرتشتیان میرویم و اگر کمکی باشد، انجام میدهم. چنین کارهایی خستگی آدم را از بین می برد. در ضمن، در بسیاری از این برنامه های سفری علمی، یک بخش تفریحی هم گذاشته شده تا آدم سرحال شود. همسرم شیرین در این سفرها با من همراه است که همراهی اش خستگی را از تن آدم بیرون می آورد. پس خانواده با این همه کار کردن شما مشکلی ندارند؟

ما که در فرهنگ اینجا بزرگ شده ایم، درباره چنین مسایلی درک بیشتری داریم ولی



خب، طبیعی است که پرداختن به کار باعث می شود وقتتان در برخی موارد گرفته شود. درست است که من در این زمینه ها فعال هستم ولی پسرهایم از من هم بیشتر کار می کنند. یکی از پسرهایم استاد دانشگاه است و بی اغراق می گویم دو برابر من کار می کند. او درباره مواد شیمیایی داخل هوا و مسایلی مربوط به هوای آلوده مشغول به کار است. شما را به خاطر پروژه های خاصی که بر روی هواشناسی نقاط مختلف کره زمین و سنجش میزان آب و بارندگی مناطق مختلف جهان تمرکز کرده، می شناسند. یکی از پروژه های موفق شما، با نام اختصاری پرشین (PERSIANN) شناخته می شود.



درباره این پروژه تان توضیح دهید. پرشین پروژه ای بود که در امارات متحده عربی جزو طرح های برگزیده انتخاب شد. ما در این سیستم یک شبکه را تعریف کرده ایم که می تواند با استفاده از اطلاعات ماهواره های دور زمین وضعیت بارندگی و آب و هوای تمام نقاط دنیا را بگیرد. از این داده ها که هر نیم ساعت یک بار به سیستم مخابره می شود، برای سنجش میزان بارندگی استفاده می کنیم. بیشتر کمک مالی برای راه انداختن این پروژه از طرف ناسا و سازمان هواشناسی آمریکا تامین می شود. این سیستم کاربردهای زیادی دارد. برای مثال برای پیش بینی سیلاب ها می توان از چنین سیستمی استفاده کرد. به خصوص در کشورهایی مثل ایران که سیستم های زمینی و راداری شان چندان پیشرفته نیست، این سیستم می تواند کمک بسیار بزرگی باشد.

سیستمی با نام اختصاری SAHRA را هم شما راه انداخته اید. این سیستم چطور کار می کرد؟

قبل از پرشین، برنامه سحر را داشتم که در آریزونا آن را اجرا می کردیم. این سیستم به طور خلاصه به تحقیقات مناطق خشک و نیمهخشک و بررسی مسایلی مربوط به آنها وابسته می شد. صحرا تاثیر فعالیت های بشر را روی اکوسیستم این مناطق بررسی می کرد. مثلا این که، شرایط چطور در حال تغییر هستند، با هر فعالیت انسان اقتصاد منطقه چطور تحت تاثیر قرار می گیرد و...

درباره داستان ورودتان به آمریکا بگویید. شما خیلی پیش تر از انقلاب ۱۹۷۹ به آمریکا آمدید. چطور شد که پایتان به آمریکا باز شد؟

درست می گوید. من بیشتر از ده سال قبل از انقلاب ایران یعنی درست در ۱۳ دسامبر سال ۱۹۶۶ به آمریکا آمدم. در زمان نوجوانی ام در مدرسه ایرانشهر کرمان درس می خواندم. همیشه علاقه داشتم که به آمریکا بیایم و فکر می کنم یکی از دلایل مهم این اشتیاق عمومی بود. هرگز سروشپان که وقتی

۷-۸ سالم بود، با مدرک کشاورزی از آمریکا به کرمان برگشته بود. یادم هست که او در آن زمان مشترک مجله نشنال جئوگرافی بود که عکسهای قشنگی داشت. تفریحان این بود که برویم خانه عمو و وقتی مجلههایش ماهی یک بار میآید، آنها را تماشا کنیم. آنموقع کندی اعلام کرده بود که می خواهد یک نفر را به ماه بفرستد که به سلامت به زمین برگردد. بعضی از عکس های نشنال جئوگرافیک درباره فضا و ناسا بود. این عکسها را که دیدم مطمئن شدم که میخواهم در رشته مکانیک هوافضا درس بخوانم. آن موقع کلاس ۹ یا ۱۱ بودم. به مادر و پدرم درباره هدفم گفتم. به آنها گفتم که دلم می خواهد در آمریکا درس بخوانم. راستش دنبال کنکور هم نبودم. آمدم تهران و ارباب شاهرخ کیانیان که یکی از اقوامان بود و در تهران سکونت داشت، رفت دنبال کارهای مربوط به پذیرش من در دانشگاههای آمریکا. ارباب کیانیان از آن آدمهایی است که در زندگی من تاثیر مثبتی داشته است. او مرا به یک دارالترجمهای در خیابان لالهزار، نزد آقای به نام حکیم برد. کار آقای حکیم این بود که به مردم برای گرفتن پذیرش کمک کند. فرم دانشگاه را برایشان پر می کرد و از این جور کارها. فرمهای من را هم پر کرد و فرستاد. از دو جایی که او برایشان دانشجو پیدا میکرد، قبولی گرفتم. یکبار آنها دانشگاه ایالتی کالیفرنیا بود. من وقتی به عموم گفتم، در چه دانشگاهی پذیرش گرفته ام. خیلی خوشحال شد. او هم در دانشگاه ایالتی کالیفرنیا درس می خواند. برای همین بود که من همین دانشگاه را انتخاب کردم. بعد از اینکه به آمریکا رفتم، شش ماه در واشنگتن زبان خواندم و تابستان را به این شهر آمدم. لیسانس را هم چهارساله گرفتم.

این روزها کالیفرنیا و اطرافش پر از ایرانی تبارهای زرتشتی یا غیرزرتشتی است. به خصوص بعد از انقلاب سیل جمعیت بسیار زیادی به آمریکا و به خصوص کالیفرنیا آمدند. این روزها هم با وجود وسایلی مثل تلفن، اینترنت و فیسبوک دیگر کسی در کالیفرنیا احساس تنهایی نمی کند اما در زمانی که شما به آمریکا آمدید، شرایط با امروز خیلی متفاوت بود. درباره سختی هایی که در دوران تحصیلتان کشیدید، برایمان بگویید. شرایط چگونه بود؟

شرایط آن زمان با امروز خیلی متفاوت بود. در دانشگاهمان در کالیفرنیا حدود ۵۰ دانشجوی ایرانی دیگر هم بودند اما شرایط

خیلی فرق داشت. تلفن به شکلی که الان هست، در دسترس نبود. دلمان خوش بود که هفتهای یک نامه از پدر و مادرمان میآید. تلفن زیاد معنی نداشت. یعنی از کالیفرنیا به تهران خط تلفن بود ولی برای کرمان نداشت و نمی توانستم با خانواده ام تماس بگیرم. من ۴ سال اولی که به آمریکا آمدم صحبت خاصی با پدر و مادرم نکردم. شرایط ساده ای نبود ولی خوب دیگر، آدم تصمیم که میگیرد، باید پایش بایستد.

آن زمان کار کردن در حین تحصیل چقدر معمول بود؟ در زمان درس خواندن، کار هم می کردید.

معلوم است که کار می کردیم. یکی از پند و نصیحتهایی که همیشه برای مردم دارم این است که از آدم هیچ وقت نباید از کار کردن گریزان باشد. خود من با اینکه نسبتا از نظر مالی کمبودی نداشتم همیشه کار کرده ام. من یک تابستان در نیویورک کار میکردم. تا



کمک خرجم باشد. اصلا هم کار بدی نبود. به نظرم می رسد بچه های تازه وارد زیاد این طرز فکر را قبول نداشته باشند. بعضی بچهها که تازه میآیند با اینکه احتیاج به پول دارند، انگار در شانسان نیست که در رستوران کار کنند. برای همین است که من به تمام این بچه ها میگویم، بابا جان. ما خودمان هم از همین جاها شروع کردیم. کار کردن عار نیست. بحث پول به کنار، کار کردن مهم است چون باعث می شود آدم در زندگی تجربههای مختلف داشته باشد و پیشرفت کند.

اما بهر حال کار کردن و درس خواندن همزمان اصلا ساده به نظر نمی رسد. این سختی ها



هیچ وقت اراده تان را سست نکرد؟ هیچ وقت تصمیم نگرفتید که دوباره به ایران برگردید؟

در برنامه ام بازگشت به ایران را گنجانده بودم اما قرار بود درسم را تمام کنم و بعد به ایرنا برگردم اما هیچ وقت دلم نمی خواست تحصیلم را نیمه کاره بگذارم و برگردم. کاری که شروع کرده بودم را هرطور بود باید تمام می کردم. همان طور که گفتم به غیر از من ۵۰ دانشجوی دیگر هم بودند که با هم درس می خواندیم و کار می کردیم. درس، کار و مشغله های زندگی در آمریکا کمتر فرصت دلنشینی می داد. یک سال و چند ماه اول خیلی سخت بود اما رفته رفته عادت کردیم. درس خواندن ساده نبود اما با هر شکلی که بود، در سال ۱۹۷۸ اولین کار استادی ام در دانشگاه کالیفرنیا لس آنجلس را گرفتم. ۸ سال همان جا بودم و بعد به آریزونا رفتم. الان نزدیک به ۳۵ سال یا بیشتر است که در حوزه هواشناسی و مهندسی منابع آب فعالیت می کنم.

با وجود گذشت این همه سال، شما هنوز فارسی را خیلی خوب حرف می زنید و حتی لهجه کرمانی تان را حفظ کرده اید. به جز این ها هر سال با به ایران سفر می کنید. چرا ایران و زبان فارسی برایتان تا این اندازه مهم است؟

ببیند. خوب من در کرمان بزرگ شده ام. زادگاهم آنجاست. مگر می شود آدم جایی را که به دنیا آمده، از یاد ببرد؟ زبان فارسی هم چیزی است که از بچگی آموخته ام و به آن حرف می زنم پس دلیلی ندارد که نتوانم با این زبان تکلم کنم. از طرفی دیگر، از همان زمانی که تصمیم گرفتم برای تحصیل به آمریکا بروم، برنامه ام این بود که به ایران برگردم یا کاری برای مملکت بکنم. این پروژه هایی که راه انداخته ام خیلی به درد ایران و شرایط خاص آب و هوایی اش می خورد. از طرفی، من واقعا مردم کرمان و حالت چهره شان را دوست دارم. یکی از کارهایی که خیلی حالم را خوب می کند، عکاسی است. من به دو نوع عکاسی علاقه دارم. یکی عکاسی از طبیعت و دیگری عکاسی از اشخاص و انسان ها. طبیعت کرمان و چهره آدمهای آنجا را خیلی دوست دارم و همیشه جزو سوژه های دوست داشتنی من بوده اند. به نظرم هرکسی باید مملکتش را دوست داشته باشد و کاری که من دارم می کنم، اصلا عجیب نیست.

تازه ترین کتاب های میرجلال الدین کزازی

اشکان خسروپور

تازه ترین کتاب های میرجلال الدین کزازی، مدتی کوتاهی پس از فروش نایاب شدند. داستان درون مایه این کتاب ها را از زبان خود نویسنده بخوانید گفتگو از اشکان خسروپور زرتشت، کورش و فردوسی

سه گانه سپندینه ایرانی اشاره: میرجلال الدین کزازی، استاد دانشگاه و پژوهنده، سه گانه ی ارزشمندی را به دنیای کتاب خوانان پیشکش کرده که زندگی نامه سه تن از بزرگان ایران زمین را با روایتی داستان گونه و با کمترین واژگان تازی به رشته تحریر در آورده است.

درون مایه ی این سه کتاب نایاب را از قول خود نویسنده در زیر می خوانید.

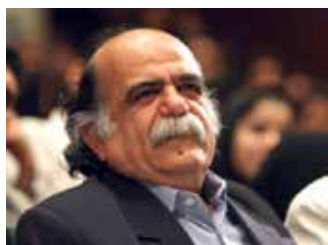
کتابی که من دربارهی کورش نوشتم، کتابی است که سرگذشت این شهاریار بزرگ در آن نوشته شده است در پیکرهی داستانی بلند. این شاید نخستینبار است که بدینگونه زندگانی کورش دستمایهی نوشتن داستانی میشود. این کتاب پدر ایران نام دارد. داستانی است از سهگانههای داستانی که در آنها سرگذشت سه تن از نامورترین چهرههای تاریخ و فرهنگ ایران همچنان به گونهی داستان نوشته شده است. نخستین این داستانهای سهگانه، فرزند ایران نام دارد

و سرگذشت فردوسی در آن به نگارش درآمده است. دومین، همین داستان پدر ایران است. سومین داستان، و خورشور ایران نام دارد و من زندگانی زرتشت را در آن نوشتم. زبانی که در نگارش این سهگانهی داستانی به کار گرفته شده است، زبان نژاده و پیراستهی پارسی است. شاید در سراسر این داستانها، تنها چند واژه در شمار واماژههاست، واژههایی که از زبانهای دیگر به وام ستانده شده است و در زبان فارسی کاربرد یافته است. اگر این واژههای اندک هم در این داستانها به کار رفته است، به انگیزههای ادبی و زیباشناختی بوده است. نمونههای بیابورم. من میخواستم که این واژهها با واژههای دیگر، از دید آوایی همگون و همساز باشند تا خنیا و آهنگ سخن فزونی بیابد. این سهگانهی داستانی با رویکرد پرشور خوانندگان همراه بوده است. نخستین چاپ آنها پس از چند هفته نایاب شده است و کتاب به چاپهای دیگر رسیده است. نمونه را و خورشور ایران پس از سه هفته نایاب شد.

ناشر چاپ دیگری از آن به دست داد

یا فرزند ایران که سالی بیش نیست به چاپ رسیده است، به چاپ چهارم راه برده است. نکتههای دیگر که من شایسته میدانم در پیوند با این سهگانهی داستانی از آن یاد کنم، این است که این سه داستان، چهارمی نخواهند داشت. خبرنگاری از من پرسید، چهارمین داستان سرگذشت کدامین بزرگ نامردار را در برخورد داشت؟ من در پاسخ بدو گفتم که، چهارمینی در کار نخواهد بود. سپس از کارکرد نمادشناختی «سه» در فرهنگ ایرانی سخن گفتم. سه نماد بزرگی یا کمال است. از همینروست که در ایران کهن سه روز جشن پیوند و پیوکانی برگزار میشده است یا هفتروز یا چهل روز. این شمارهها همه کارکرد آیینی و نمادشناختی دارند، نشانهی رازوارانهی سرآمدگی و بزرگی هستند. به همان سان، آیین سوگ درگذشتگان هم پس از سه روز یا پس از هفت روز یا پس از چهل روز برگزار میشود. این کارکرد رازآلود و آیینی شمار سه را ما در داستانی پارسی هم

میبینیم. آن دستار و زبازرد این است که؛ «تا سه نشود، بازی نشود.» اگر کاری از یک به دو رسید، به ناچار میباید به سه نیز برسد تا به فرجام بیاید. من هنگامی که به این خبرنگار چنین پاسخی میدادم، به ناگاه نکتههای دیگر را در ذهن خویش یافتم. از آن پیش، بدان نینادیشیده بودم. آن نکته هم این بود که گفتم، این سه داستان بیان که من بخوام و بدانم با سه بوخت در آیین کهن ایرانی در پیوند است. سه مایهی رستگاری نزد ایرانیان کهن. میتواند بود که، و خورشور ایران سرگذشت زرتشت یادآور نخستین بوخت باشد؛ اندیشهی نیک. فرزند ایران یا سرگذشت فردوسی، دومین بوخت، گفتار نیک را بازتابد. پدر ایران یا سرگذشت کورش، سومین و واپسین بوخت را که کردار نیک است. بههر روی، کورش شهریاری است که نه تنها در تاریخ ایران، در تاریخ جهان هم همال و همتایی برای او نمیتوان یافت.



میر جلال الدین کزازی (زاده ۱۳۳۷) استاد دانشگاه، نویسنده، مترجم و پژوهشگر برجسته ایرانی در زبان و ادبیات فارسی می باشد. او از چهره های ماندگار فرهنگ و ادب ایران در پنجمین همایش ان در سال ۱۳۸۴ است. وی مشهور به بهره گیری از واژه های پارسی سره در نوشته ها و گفتار خود است. او عضو هیئت امنای بنیاد فردوسی است. از تالیفات ایشان می توان به نامه باستان در هفت جلد کخ در مورد شاهنامه شناسی می باشد و به سه گانه و خورشور ایران پدر ایران و فرزند ایران اشاره کرد.



کتابخوان الکترونیکی راهی نوین برای دسترسی به بازار کتابهای فارسی بهنام مرادیان

دشوار می‌سازد. اما این کتابخوان کمک می‌کند اندازه قلم متناسب با نیاز و سلیقه مطالعه خواننده تغییر کند. طاقچه یک اپلیکیشن رایگان است که به روش‌های زیر می‌توانید آن را دریافت و روی گوشی و تبلت خود نصب کنید:
الف: سایت طاقچه: www.taaghche.ir
ب: دریافت نسخه IOS از Apple Store
پ: دریافت نسخه اندروید از Play Store
همچنین کد QR سایت طاقچه در این صفحه آمده است.



امید که این ابزار بتواند ابزاری مناسب برای ارتباط فرهنگی بهتر و تامین کتاب‌های فارسی برای فارسی‌زبانان سراسر جهان باشد.

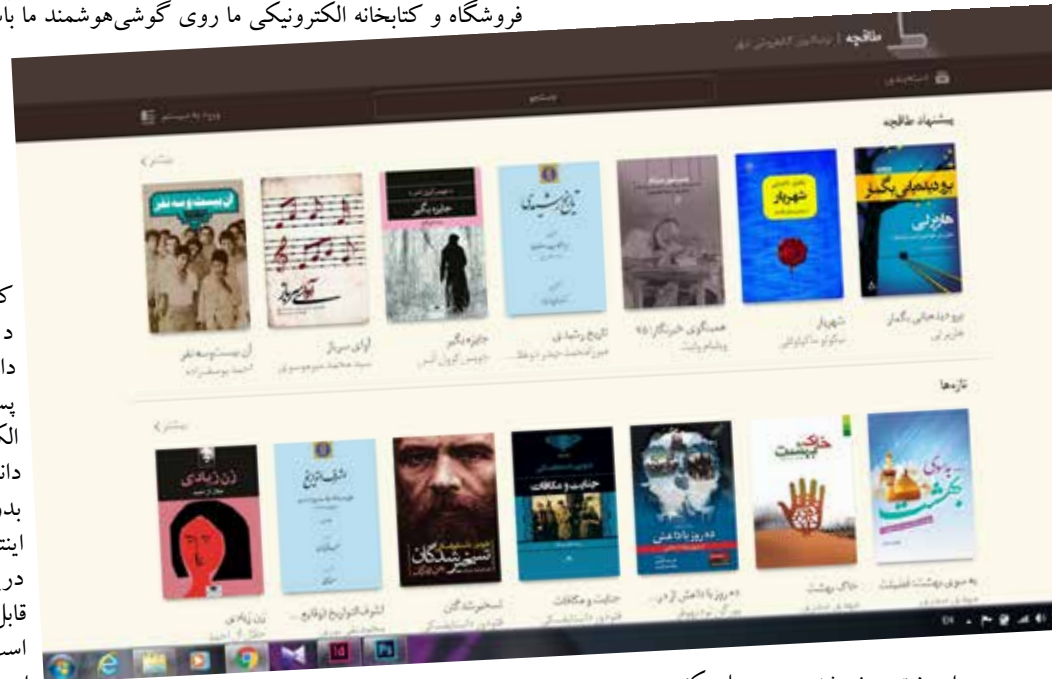


بهنام مرادیان

زاده: بهمن ۱۳۶۵ (فوریه ۱۹۸۷ میلادی)
کارشناس ارشد اقتصاد از دانشگاه علامه طباطبائی
سوابق تخصصی و پژوهشی:
مدیر گروه نگارش کتاب‌های درسی دینی زرتشتی دوره دبستان
کارشناس کتاب و نشر الکترونیک
پژوهشگر و نویسنده در زمینه دین و فرهنگ زرتشتی

آن برای زبان فارسی عرضه شده است. یکی از این کتابخوان‌های الکترونیکی فارسی‌زبان، «طاقچه» نام دارد و نزدیک به یک سال پیش و در هفته کتاب، از آن رونمایی شد. این نرم‌افزار رایگان، روی گوشی‌های تلفن همراه اندروید و آی.او.اس نصب می‌شود و کاربر می‌تواند از مجموعه‌ای از کتاب‌ها در زمینه‌های گوناگون و از بیش از ۱۵۰ ناشر ایرانی بهره‌بردار. به جز مجموعه‌ای از کتاب‌ها و نشریات رایگان، کتاب‌ها و مجلاتی که در آن عرضه شده‌اند، بهایی در حدود ۲۰ تا ۴۰ درصد نسخه چاپی دارند. همچنین کانال پرداخت ارزی **PayPal** در این نرم‌افزار برای ایرانیان خارج از کشور در نظر گرفته شده است که با توجه به نرخ برابری ارز، بهای کتاب‌ها برای فارسی‌زبانان بیرون از ایران، بسیار ارزان است. مزیت مطالعه کتاب در کتابخوان الکترونیکی طاقچه نسبت به نسخه چاپی به جز بحث قیمت موارد زیر است: ما همیشه تلفن همراه هوشمند (و گاهی تبلت) خود را به همراه داریم و هنگامی که فروشگاه و کتابخانه الکترونیکی ما روی گوشی هوشمند ما باشد، همیشه به

یکی از دغدغه‌های فرهنگی گروه‌های اجتماعی فارسی‌زبان در بیرون از ایران، دسترسی سخت و محدود به کتاب‌های فارسی است. این دشواری و تنگنا به دلایل گوناگونی از جمله شمارگان پایین چاپ کتاب در ایران، دشواری و هزینه‌های بالای پست و فرستادن کتاب به بیرون از کشور، مراکز فروش محدود کتاب‌های فارسی و ... است. از سوی دیگر، نسخه‌های PDF موجود در اینترنت نیز پاسخگو و تامین‌کننده مناسبی برای این نیاز نیست. از یک سو، این کتاب‌ها بدون اجازه ناشر و مولف در



کتاب‌های خود دسترسی داریم. زیرا پس از خرید الکترونیکی و دانلود کتاب، بدون نیاز به اینترنت، کتاب دریافت شده قابل خواندن است.

این دسترسی شدن خود بهتر استفاده کنیم. در اتوبوس، مترو و تاکسی و در زمان‌هایی که به هر دلیلی کاری برای انجام نداریم، کتابخانه ما در کنارمان است. با افزایش شمار تدریجی و هر روزه کتاب‌های موجود در طاقچه، دیگر نیازی به پست کتاب از ایران یا دریافت از فروشگاه‌های فارسی‌زبان انگشت‌شمار نیست. بلکه هر کس به وسیله اینترنت، کتابفروشی بزرگی را به صورت شبانه‌روزی، با قیمتی بسیار پایین در اختیار دارد. دیگر مزیت آب طاقچه در این است بیشتر کتاب‌ها، با فرمت **Epub** عرضه می‌شود. این نوع از نمایش کتاب کمک می‌کند که خواننده کتاب بتواند، اندازه قلم را تغییر دهد یا فاصله خطوط را کم و زیاد کند. این قابلیت به ویژه برای سالمندان کاربرد زیادی دارد. زیرا کتاب‌های چاپی برای صرفه‌جویی در مصرف کاغذ، معمولاً با قلم ریزی منتشر می‌شوند که مطالعه آنها را برای افراد میانسال و بالاتر

اینترنت منتشر شده و در عمل یک نوع دزدی و بی‌اخلاقی است و از سوی دیگر، این کتاب‌ها بیشتر، اسکن‌هایی با کیفیت پایین هستند و خواندن و استفاده از آنها نه تنها لذت‌بخش نیست که گاه غیرممکن است. راهکار نوینی که توسط گروهی از کارآفرینان جوان ایرانی برای این مشکل ارایه شده است، کتابخوان‌های الکترونیکی است. پس از تجربه موفق کتابخوان‌های الکترونیکی در دنیای انگلیسی‌زبان و عرضه گسترده آن توسط آمازون و ...، نمونه‌های بومی‌سازی شده

یادای از دینشاه ایرانی سلیسیتر

بودرجمهر پرخیده

چندی پیش همکیشی زنگ زد که چند جلد کتاب دارد و چون در حال مهاجرت است می‌خواهد برای آن‌ها خریدار پیدا کند. از من خواست که کتاب‌ها را قیمت‌گذاری کنم. خلاصه، پس از چک‌وچونه بسیار کتاب‌ها را خریدم. شماری کتاب خورده اوستای قدیمی و چند جلد آموزش دینی قدیمی نوشته موبد شهزادی و ... یک جلد کتاب «یادنامه دینشاه ایرانی» که سال‌ها دنبالش بودم. کتاب نزدیک به ۵۰۰ صفحه دارد. بیش از نیمی از این کتاب به زبان انگلیسی و بقیه‌اش فارسی است. استاد ابراهیم پورداود در زمان زنده بودن دینشاه این یادنامه را برای او فراهم کرد که پس از درگذشت وی، در ۱۹۴۸ میلادی (۱۳۲۳ خورشیدی) در بمبئی منتشر شد. این یادنامه دربردارنده مقالات کم‌نظیری است از تاگور، هرمان لومل، گیکیو ایتو، بهرام گور انکلساریا، محمد قزوینی، سعید نفیسی، مجتبی مینوی، رضازاده شفق و محمدعلی جمال‌زاده.

دینشاه ایرانی که بود و چرا این نویسندگان نامدار برای او چنین یادنامه‌ای منتشر کرده‌اند؟

کتاب‌های «فرزانگان زرتشتی»، نوشته رشید شهمردان و «اسنادی از زرتشتیان معاصر ایران»، به کوشش تورج امینی، از منابع اصلی است که می‌توان زندگی این فرزانه زرتشتی را در آن‌ها خواند.

پدرش، جی‌جی‌باهای آقا، مهندس کارخانه نساجی بود و پدربزرگش در اواسط سده سیزدهم از یزد به بمبئی مهاجرت کرده بود. مادرش نیز ایرانی‌تبار و از اعقاب کیخسرو ایزدیار کرمانی، از زرتشتیان ایرانی، بود که در اواخر سده دوازدهم از ایران به هند مهاجرت کوچیده بود. دینشاه به سبب همین نسب ایرانی، نام‌خانوادگی خود را از آقا به ایرانی تغییر داد.

دینشاه در ۱۱۳ آبان‌ماه ۱۲۶۰ خورشیدی (۴ نوامبر ۱۸۸۱ میلادی) در بمبئی زاده شد. در پنج سالگی پدرش را از دست داد. در ۲۳ سالگی از دانشگاه بمبئی دانشنامه

حقوق مشاوره را دریافت کرد و به همین سبب در هند به سلیسیتر (مشاور) مشهور شد. او از وکیلان درجه یک هند و در قانون مالیات بر درآمد سرآمد بود.

او پیش از این که یک حقوق‌دان برجسته شود، دوره کارشناسی علوم انسانی را به پایان رسانده بود. او در مدرسه‌ای زرتشتی زبان، اوستایی و پهلوی آموخت.

۲۷ آذرماه ۱۲۹۶ خورشیدی روز بنیاد نهادن «انجمن زرتشتیان ایرانی - بمبئی» است. هنگامی که گروهی از زرتشتیان ایرانی ساکن بمبئی، مانند «بهمرد نوشیروان یزدانی» و «خسرو رشید نرسی آبادی»، به انگیزه بهبود بخشیدن به اوضاع زرتشتیان ایران، آهنگ ایجاد این انجمن را کردند، دینشاه ایرانی از این کار پشتیبانی کرد و از بنیادگذاران آن شد و تا پایان زندگی رییس این انجمن بود. این انجمن با تامین منابع مالی، موسسه‌های خیریه بسیاری، از جمله چند مدرسه و مطب، در تهران و یزد برای زرتشتیان بنیاد نهاد. در ۱۳۰۱ خورشیدی، دینشاه برای ایجاد مناسبات بین ایران و پارسیان هند، با همکاری تعدادی از پارسیان، «انجمن ایران‌لیگ» را در بمبئی تأسیس کرد. او همچنین در نظر داشت گروهی از پارسیان ثروتمند را به ایران بازگرداند و با اسکان دادن آنان و کشاورزان زرتشتی یزد در زمین‌های بایر خوزستان، این استان را به یک مهاجرنشین پارسی تبدیل کند. او در ۱۳۱۱ خورشیدی به دعوت دولت ایران و به همراه رایبندرانات تاگور، شاعر هندی، به ایران سفر کرد و به پیگیری این طرح پرداخت. با این‌همه، تلاش وی به سبب مرگ ناگهانی‌اش، در نیمه آبان ۱۳۱۷ خورشیدی نافرجام ماند.

در سفر به ایران، رضاشاه پهلوی به پاس خدمات فرهنگی و اجتماعی دینشاه به وی نشان درجه یک علمی داد. دینشاه ایرانی در کنار فعالیت‌های قضایی و اداره انجمن زرتشتیان، برای شناساندن فرهنگ ایران چندین کتاب و مقاله نوشت و منتشر ساخت و برای چاپ آثار دیگران در زمینه ایران‌شناسی نیز کوشش کرد. جلد اول بیست مقاله قزوینی - به کوشش پورداود - را در ۱۳۰۷ خورشیدی، در بمبئی به چاپ رسانید. نخستین اثری که از او منتشر شد، برگردان انگلیسی اشعاری از سعدی و حافظ، به همراه شرح آن‌ها با همکاری خدابخش ایرانی در بمبئی بود. ترجمه انگلیسی انوار سهیلی، کتاب واعظ کاشفی، و کلیله‌ودمنه بهرامشاهی در ۱۹۲۰ میلادی از دیگر فعالیت‌های ادبی اوست.

پس از آن دینشاه توجهش را بیشتر به فرهنگ ایران باستان معطوف ساخت. او برگردانی منظوم از گاهان زرتشت را به زبان انگلیسی فراهم آورد که در ۱۳۰۶ خورشیدی، در بمبئی به همراه مقدمه‌ای از تاگور، با عنوان «نغمه‌های ایزدی زرتشت» منتشر شد. در همان سال مجموعه اشعار پورداود را با عنوان پوراندخت‌نامه، به همراه برگردان انگلیسی اشعار به قلم خود در بمبئی به چاپ رساند.

به کمک دوستانش آثاری به فارسی نوشت. او در ۱۳۰۹ خورشیدی نخستین کتاب فارسی خود؛ «اخلاق ایران باستان» را در سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی - بمبئی به چاپ رساند. از دیگر آثار فارسی او «پرتوی از فلسفه ایران باستان» (بمبئی ۱۹۳۳ میلادی) است. او گزیده‌ای از اشعار شاعر معاصر، عارف قزوینی، را به انگلیسی برگرداند و منتشر کرد. هم‌چنین کتاب «سخنوران دوران پهلوی» (بمبئی ۱۹۳۳ میلادی) به چاپ رساند که دربردارنده شرح‌حال و نمونه اشعار حدود یک صد تن از شاعران دوره یادشده به همراه برگردان انگلیسی برخی از اشعار آنان بود. دینشاه ایرانی از ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۶ خورشیدی، هشت شماره از نشریه فارسی‌زبان کوچکی به نام «پیک مزدیسنا» را در بمبئی منتشر کرد. فرزانه دینشاه ایرانی رساله کوچکی «راه شادمانی یا آموزه‌های اخلاقی زرتشت» را به انگلیسی نوشت که یک سال پس از درگذشتش، در بمبئی منتشر شد. او در حال به پایان رساندن پژوهش دیگری، شامل برگردان انگلیسی دیوان حافظ به همراه مقدمه مفصل و واژه‌نامه و شرح ابیات، بود که با مرگش پایان نیافت.

او کارهای ناتمامی را برجای گذاشت و در بمبئی، در ۵۷ سالگی، در ۱۲ آبان ۱۳۱۷ خورشیدی (۳ نوامبر ۱۹۳۸ میلادی)، به جاودانان پیوست.



بودرجمهر پرخیده (۱۳۳۴ خورشیدی تهران)

این پژوهشگر و روزنامه‌نگار زرتشتی کار در حوزه رسانه را با نوشتن مقاله‌های فرهنگی، اجتماعی و تاریخی در مجله‌های «مهنامه زرتشتیان»، «خواندنی‌ها» به سردبیری زنده‌یاد علی‌اصغر امیرانی، گزارش ماهانه سازمان فروهر که در آن زمان (سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷) زیر نظر هاشم رضی بود.

وی از آغاز گشایش هفته‌نامه امرداد در این رسانه زرتشتی به عنوان نویسنده فعالیت داشت و هم‌زمان با مجله فروهر نیز همکاری می‌کرد. سردبیری مجله «وهومن» به مدیریت سونلی روانشاد افلاطون ضیافت و چاپ هفته‌نامه «ندای زرتشتی» در سالهای نخستین انقلاب ۵۷ از کارهای دیگر وی بود.

بودرجمهر پرخیده هم‌اکنون مدیریت دبیرستان ماندگار فیروزبهرام را بر دوش دارد و دبیر بخش تاریخ نشریه امرداد نیز هست

سرودهای دودنزارساله به زبان "پهلوی اشکانی"

حسین وصال برگرفته از کتاب سبک شناسی
ملک الشعرا بهار

نخست لازم به یادآوریست که زبان ایرانی از آغاز تا کنون پنج دوره گوناگون ولیکن پیوسته را بشرح زیر گذرانیده است:

1- زبان "اوستایی" که دیرینه ترین سندی که از آن در دست است نسکهای "اوستا" است و کهنه ترین بخش اوستا " گاتها" است که پژوهشگران آنها را سرود های اشو زرتشت میدانند. زبان اوستایی در حقیقت ریشه زبانی است که ما ایرانیان امروز به آن سخن می گوئیم.

2- زبان " پارسی باستان " که زبان ایرانیان دوران هخامنشی است و از این زبان آنچه به ما رسیده سنگ نوشته های بیستون و الوند و نوشته های موجود بر دخمه های شاهان هخامنشی در تخت جمشید و سنگ نوشته های تنگه سوز است . زبان پارسی باستان با زبان " اوستایی" تفاوت اندکی دارد.

3- زبان پهلوی " پارسی میانه " - که سلحشوران اشکانی که یوپیانیان متجاوز را از ایران راندند این زبان را در سراسر ایران گسترش دادند.

زبان پهلوی اشکانی به دو لهجه شمالی و جنوبی تقسیم میشود که با یکدیگر تفاوتهایی دارد. زبان پهلوی به فارسی دری نزدیکتر است تا به زبانهای اوستایی و پارسی باستان و مهمترین سندی که از "پهلوی شمالی" برای ما مانده است رساله ایست بنام "درخت آسوریک" و نیز باقیمانده از کتابهای "مانی" . ولی از پهلوی جنوبی که در دوران ساسانیان زبان رسمی کشور بوده است سنگ نوشته و کتابهای نسبتاً زیادی در دست است .

4- "زبان سغد" که زبان مردم سمرقند و بخارا و اطراف آن بوده است و از آن باره دارای اهمیت است که به تعبیری ریشه و پایه "پارسی دری" یعنی همین زبانی است که ما امروزه به آن سخن میگوئیم. زبان سغدی از طرفی رابطه نزدیکی با پارسی باستان و اوستایی و از طرفی با پهلوی اشکانی دارد و این میرساند که همه زبانهای یادشده به یکدیگر نزدیک و چون زنجیری به یکدیگر پیوند خورده است .

برای آنکه نزدیکی فارسی کنونی با همه

دگرگونیهایش با زبان رایج در دو هزار سال پیش از این نشان داده شود بخشی از سروده های کتاب "درخت آسوریک" با برگردان به پارسی کنونی آورده میشود.

"درخت آسوریک" رساله ای بوده است به زبان پهلوی اشکانی که گویا در زمان ساسانیان در عبارات آن دخل و تصرفاتی شده است و موضوع آن مناظره ای است بین درخت خرما (نخل) و بز و ادعای برتری هریک بر دیگری.

"بندونسیست" زبان شناس معروف فرانسوی با کوشش فراوان ابتدا آنرا از دخل و تصرفات زبان پهلوی ساسانی پیراست و آنگاه به این نتیجه رسید که مضمون رساله به زبان شعر و با مصراع های غالباً 11 هجایی و گاه با هجاهای کمتر است . با برابر نهادن کلمات فارسی امروزی و زبان کتاب "آسوریک" یعنی پهلوی اشکانی نزدیکی و شباهت کامل بین آن دو بخوبی آشکار میشود. قطعه ای از مناظره "نخل و بز" از کتاب درخت آسوریک:



(درختی رست است تراوشتَر و آسوریک)
درختی رسته است ورای شهر آسوریک

(بُنش خوشک است سرش هست تر)
بنش خشک است و سرش تر

(وَرگش تی ماند بَرش ماند انگور)
برگش به برگ می ماند و میوه اش مثل انگور است .

(شیرین بار آورد)
میوه شیرین می دهد (بار می آورد)

(مرتومان وینای آن آم درختی بُلد)
مردمان بینید منم آن درخت بلند.

(اَپم خوینَرَس دمیک درختم نیست همتن)
مرا به اقلیم چهارم درختی همانند نیست .

(چی، شه هچ آز خورَت کذ نوک آورم باد)
چه شاه از من خورد چون نو آورم بار

(گُوَازم هَچ آز کَرند آتوران و زَنای دم)
کوزه از من سازند برای بادبزَن

(موک اُم و رچیگران نالین اُم ورهنگ پایان)
موزه ام برزگران را و پای افزارم برهنه پایان را

(رَسَن هَچ از کَرند کی تو پای بندند)
از من زسن درست کنند که پای ترا ببندند.

(هیزم اُم آتوران کی تو سیچ بریزند)
هیزم آتشافی را که ترا برشته سازند

(تابستان آسایک اُم پت سرّی شتَر و یاران)
تابستان سایه بانم بر سر شهریاران
(شکر اُم و رچیگران دوشاب آژات مرتان)
شکرم برزگران را و دوشابم آزادمردان را

(خَسَک بی اُو گُم پُت نوک بوم رَست)
هسته برافکنم و از نو خواهم رست

حسین وصال در سال ۱۳۱۸ شمسی
در سبزوار متولد شد تحصیلات تا دیپلم
را در همان شهر به پایان رسانید و سپس
وارد دانشکده ی کشاورزی کرج گردید
و در سال ۱۳۴۴ درجه ی مهندسی ان
دانشکده را دریافت داشت و سپس در
سازمان کتابهای درسی وزارت آموزش
و پرورش بعنوان کار شناس کتابهای درسی
بکار مشغول گردید تا اینکه در سال ۱۳۵۷
به کالیفرنیا نقل مکان نمود وصال بموازات
تحصیلات کلا سیک همواره به مطالعه
در تاریخ و ادبیات فارسی مشغول بوده
و هست تالیفات او علاوه بر چندین جلد
کتابهای درسی عبارتند از - مغجزات شعر
و سخن فارسی - آفتاب امد دلیل آفتاب -
هنرهای شگفت انگیز فردوسی در شاهنامه
و مجموعه ی شعر شمع بر آفتاب

چله، جشنی به گسترده‌گی مهر ایرانی

گروه مردم
هفته نامه مرداد

این آیین در اصفهان در گذشته، پهن کردن همه پوشاک و رختخوابها در هوای آزاد بویژه در برابر خورشید برای خوشامدگویی به عموچله و چله زری بوده است.

فال انار برای پسران تبریزی

تبریزی‌ها شب چله را با آیینی شاد و سرور انگیز و با خوردن ۷ گونه میوه آغاز می‌کنند و باور دارند اگر شب چله را جشن بگیرند سال خوبی خواهند داشت. پسرانی که آماده ی زن گرفتن هستند با انار فال می‌گیرند. سر انار را با چاقو چنان با مهارت می‌برند که هیچ یک از دانه های آن زخمی نشود. اگر دانه ی انار زخمی شود فال آنها باطل است. پس از بریدن سر انار؛ آنرا می‌مکنند اگر شیرین بود نامزد خود را خوش برخورد و خوش خو می‌پندارند و اگر می‌خوش باشد



همسر آینده شان متعادل و آرام خواهد بود ووای به زمانی که مزه ی انار ترش باشد! باید چشم براه همسری بدخو و ناسازگار باشد و در این گونه زمان ها فال را تکرار می‌کنند.

انشاله که در همه سال جفت بیآوری

در " نوده ی رودبارالموت" نامورترین و بهترین خوراکی شب چله مردم "ماهی پلو" است که آن را به جای هندوانه یا خربزه ای که در جاهای دیگر مرسوم است می‌خورند. شب چله که شد با کمی سبزی خشک -روغن و برنج و دیگر افزودنی‌ها سبزی پلو می‌پزند. سپس ماهی را به شمار افراد خانواده بخش می‌کنند و لای سبزی پلو می‌گذارند و سر سفره می‌آوردند. هرکس باید ماهی خودش را بخورد و ظرف خوراک هر کس هم جدا باشد. رسم است که باید در شب چله هر کسی در خانه ی خودش باشد و بر این باورند که چنانچه ماهی را بخش نکنند و ظرف هرکسی هم جدا نباشد در زمستان آنسال به افراد آن خانواده سخت میگذرد و وارونش (برعکس) اگر ظرف هرکس جدا باشد زمستان خوبی در پیش خواهد داشت و روزی سال آینده ی آنها فراوان خواهد بود. پس از این که شام خورده شد مقداری از پولک با فلس های ماهی را که پیش از پختن ماهی آن را تراشیده اند در یک سینی می‌ریزند و خوب می‌شویند و تمیز می‌کنند و به سر سفره می‌آوردند. آن گاه یکی از بچه ها که از همه کوچکتر است مقداری از پولک ها را بر می‌دارد. سپس مقدار پولکی را که در دست بچه است می‌شمارند اگر جفت درآمد خوب است و زمستان بارندگی فراوان خواهد شد. درنوده ی رودبارالموت بر پایه ی همین آیین اگر برای کسی پیش آمد بدی رخ دهد دیگران به او میگویند: فلانی! مگر خدای نکرده شب چله طاق آوردی؟ اگر بگوید " بله طاق آوردم" می‌گویند: خدا بزرگ است برو شکر کن، اما اگر بگوید: نه جفت آوردم، می‌گویند: انشاله که در همه سال جفت بیآوری

آیین شب چله در کشورمان پیشینه ای چند هزارساله دارد. ایرانیان در گذشته های دور با دوگانگی طبیعت یعنی شب و روز، تاریکی و روشنی، سرما و گرما، بدی و خوبی و..... روبه رو بودند. آنها باور داشتند که خواسته اهریمن از دراز کردن زمان شب، چیرگی بر روز، نور و پاکی است. از این رو درازترین شب سال را نفرین شده می‌خواندند و در این شب همه ی خویشان و بستگان گرد هم می‌آمدند و تا بامداد دور آتش می‌نشستند و با خوردن میوه های پاییزی و خشکبار به سخن می‌نشستند و چه با داستان های امروزی به گونه ی رخدادهای زمان برای یکدیگر بازگو می‌کردند. کم کم این باور در اندیشه ی آدمی ریشه می‌دوانید که پس از این شب بلند است که "میترا" زاییده میشود. میترا فرشته ی نگهبان خورشید است و نشان بر پیروزی و چیرگی نور بر تاریکی است. امروزه نیز همه ی ایرانیان شب چله را با گسردن سفره ی ویژه ی شب چله تا نزدیک بامداد جشن می‌گیرند و بر سفره ی خود خوراکی هایی چون هندوانه، خربزه، انگور، انار، سیب و آجیل های گوناگون می‌گذارند و تا بامداد با خواندن شعر و با گرفتن فال و بیان داستان های استوره ای و شاهنامه این شب را می‌گذرانند.

اینک به پاسداشت این آیین کهن ایران زمین، برآن شدیم تا به گوشه هایی از سنت های زیبایی که در میان مردمان هر شهر و دیاری رایج است بپردازیم. سنت هایی که در گلستان فرهنگ ایرانی هر یک رنگ و بویی ویژه دارد.

"خوشامد گویی به "چله زری" و عمو چله"

آیین شب چله در اصفهان در دو شب به نامهای "چله زری" (ماده) و عمو چله (نر) برگزار می‌شود زیرا از گذشته تاکنون همه چیز را به دو جنس نر و ماده بخش می‌کردند. آیین شب چله در شهر اصفهان خانوادگی برگزار می‌شده است و خانواده های اصفهان با پهن کردن سفره ای بنام " سفره شب چله" این شب را گرامی می‌داشتند. از دگر بخشهای

فال گردو برای برآورده شدن نیت.

دو روز مانده به شب چله در جاهای گوناگون مازندران مردم به تهیه ی پیش نیازهای این شب می‌پردازند و پس از فرورفتن آفتاب گرد هم می‌آیند و دور کرسی می‌نشینند و سالمندان به تعریف از سردی زمستان و دوره های یخبندان گذشته؛ داستانها و افسانه ها می‌پردازند. در پایان جشت هر کس با چشمهای بسته شماری گردو برداشته و هنگام خواب زیر تشک خود گذاشته و بامداد گردو ها را می‌شکنند. اگر مغز آن سفید و خوب باشد باینمعناست که نیتش برآورده می‌شود. مردم مازندران بر این باورند که اگر در این شب ننه سرما گریه کند هوا بارانی و اگر پنبه های توی لخاف را بریزد بیرون برف و اگر گردنبنند خودرا پاره کند تگرگ می‌بارد

رزم رستم و اسفندیار

مردم روستای "رویان" شاهرود شب چله را بسیار باشکوه برگزار می‌کنند. همه ی اقوام در خانه ی بزرگ فامیل گرد هم می‌آیند و شاهنامه خوان بر بالای مجلس و در چند متری او دو تن به نام های:رستم؛ و: اسفندیار؛ در دو سوی (طرف) اتاق می‌نشینند.در این شب رستم و اسفندیار با پوشاکی ویژه نمودار (ظاهر)می‌شوند. شاهنامه خوان با خواندن چکامه هایی از شاهنامه آغاز می‌کنند. هنگامی که به جنگ رستم و اسفندیارمیرسد رستم و اسفندیار؛جرجخوانی؛ می‌کنند و با هم کشتی " پنجه در پنجه" می‌گیرند که این کار گونه ای " مشت افکنی" به شمار (حساب) می‌آید. رستم و اسفندیار رو به روی یکدیگر زانو می‌زنند، سر پنجه های دست راست خود را در یکدیگر قلاب می‌کنند و سپس هرکدام از آنها با توان هرچه بیشتر کوشش می‌کند که مشت دست دیگری را بیفکند. پس از کشتی " پنجه در پنجه" رستم تبری به سوی اسفندیار رها می‌کند. اسفندیار سر روی دو دست می‌گیرد و پشیمان می‌نشیند.

رستم به او می‌گوید:
"بخوردم سیدو شصت تیر از چوب خدنگ
ننالیدم از بهر ناموس و ننگ
بخوردی یکی تیر چوب گزین
سرت را نهادی به فرپوس زین"

سپس رستم با کاردی بزرگ هندوانه و خربزه را پاره می‌کند و به همه ی باشندگان می‌گوید: بفرمایید؛ پس از خوردن هندوانه رستم

و اسفندیار روی یکدیگر را می بوسند و به این گونه آیین شب چله پایان می یابد.

کف زدن : سرگرمی و نمادی از برکت

یکی از آیین های مردم شهرها و روستاهای خراسان جنوبی در شب چله "کف زدن" است.

در این آیین همه ی باشندگان به ویژه جوانان به نوبت در زدن کف شرکت می کنند. "کف" نوعی شیرینی است که با به هم زدن آب، چوبک و شیرین کردن آن به دست می آید. به این کار که به موجب آن این شیرینی خوشمزه تهیه می شود "کف زدن" می گویند. به باور مردم این گستره هر اندازه کف چوبک بیشتر شود محصول سال آینده فراوان تر خواهد بود و برای آن که برکت محصول نصیب آنها هم بشود کف چوبک را جمع می کنند و مقداری شیره انگور در آن می ریزند و می خورند. این آیین سنتی افزون بر گردهم آوردن خویشان و آشنایان جنبه ی تفریح و سرگرمی و گاهی شوخی برای جوانان نیز دارد. در میان آیین کف زنی گاهی جوان ها برای شوخی و تفریح اندکی از کف را که هنوز شیرین نکرده اند با دست و سر انگشتان بر می دارند و به سر و صورت یکدیگر می مالند. این شوخی باعث خنده و موجهی برای تفریح است.

کیسه ای پر از میوه توشه خورشید

مردم تازرون بر سر سفره ی چله، دختر بچه ای را رو به قبله می نشانند و پارچه ای نو و آب ندیده و سبز رنگ به دست او میدهند. در برابرش آیینه و شمع می گذارند. دختر بچه نام خدا را می بردو پارچه را تا می کند و با سوزن و نخ سبز دو سمت پارچه را میدوزد تا به شکل کیسه ای در آید. با هر سوزنی که بر پارچه می زند، زنان کل می زنند و مردان شادی می کنند. دوختن کیسه که به پایان رسید آن را پر از میوه های گوناگون سفره می کنند. کیسه نمادی از تهیه و تدارک توشه برای خورشید است تا در سفر زمستانی اش بی توشه و زاد نماند. شب از نیمه که گذشت چون تیر رها گشته ز چله شده ایم مهمان شما در شب چله شده ایم

از برکت این سفره رنگین شما

تا خرخره خورده چاق و چله شده ایم

دختر بچه از آنچه که در خورجینک داشت به دختران دم بخت و نیازمندان میدهد تا بخورند. به نیت گشایش بختشان و برآورده شدن آرزوهایشان.

درها را باز بگذارید تا عمو چله قهر نکند

در قوچان دو روز مانده به شب چله همه ی اهل آبادی هرچه فرش و لحاف ناپاک دارند تمیز می شویند. به این امید که عمو چله در این شب به عنوان میهمان به خانه ی آنها بیاید. آنها بر این باورند که در شب چله باید همه ی درها و دریچه های خانه باز باشد و اگر دریچه ای بسته باشد عمو چله قهر می کند و به خانه شان نمی آید. در هنگام شام خوردن پسر کوچک خانواده را بیرون می فرستند تا عمو چله را صدا بزند و اجازه دهد آنها شام بخورند. آنگاه پدر و مادر صدا میزنند که فرزند جان عمو چله اجازه داده و سرگرم خوردن شام می شوند.

بازی "تک سن جوت" با هسته ی زردآلو

از سرگرمی های شب چله در میان مردم "مشکین شهر" می توان به بازی "تک سن جوت" اشاره کرد. تک سن جوت (تک یا جفت) گونه بازی است که با هسته زردآلو انجام میشود. روش بازی به این گونه است که چند تن که شماری هسته زردآلو با خود دارند گردهم می نشینند و جز نفر نخست بقیه هرکدام با یک دست یک یا چند هسته بر می دارند و جلوی نفر اول که هسته ای ندارد میگیرند و از او می پرسند: تک سن جوت (شمار هسته های موجود در دست من تک است یا جفت؟) اگر فرد پاسخگو درست جواب بدهد هسته ی او را می گیرد و اگر درست نگوید خارج میشود و بازی تکرار می شود.

قاشق زنی برای درمان لکنت زبان

در برخی شهرها و روستاهای استان لرستان زنان به قاشق زنی می پردازند. زن چادر به سر می کند و چهره اش را می چوشاند تا کسی اورا نبیند. قاشق چوبی بزرگ به دست گرفته و به در خانه ی مردان و همسایه هایی که دو زن داشته باشند می رود. صاحبخانه باید در ظرف قاشق زن چیزی بریزد و سپس قاشق زن چیزهایی را که این گونه گرد آورده به کسی که لکنت زبان دارد یا لال است میدهد. باور دارند که پس از خوردن آن چیزها لکنت زبانش درمان میشود.

پرتاب پوست هندوانه به بام همسایه

خراسانی ها بر این باورند که در شب چله؛ باید از میوه هایی که دارای خواص ویژه ای هستند خورد تا سال آینده ویژگی آنها در بدن برجای ماند. میوه هایی همچون هویج - گلابی - انار - زیتون سبز - خربزه و هندوانه که البته در میان میوه ها هندوانه از میوه های اصلی است. چرا که می گویند هندوانه گرمیت مغز و سوزندگی جگر را دفع می کند. همچنین باور دارند هر کس در شب چله هندوانه بخورد جگرش لک بر نمی دارد. البته پس از خوردن هندوانه رسم بر این است که پوست هندوانه را به پشت بام همسایه می اندازند تا اگر توان خرید این میوه را ندارد پوست آن را بتراشد و بخورد و این کار تا بام همسایه ی هفتم پیش میرود. از آیین های دیگر این شب فرستادن خوانچه میوه است که از سوی داماد و برای خانواده عروس فرستاده میشود. این خوانچه از میوه یا پیشکش های مناسب همچون قواره ی پارچه؛ دستبند یا گردنبرای عروس است. در این خوانچه باید دست کم هفت رنگ میوه (انار - انگور - پرتقال - سیب - گلابی - هندوانه و ...) باشد.

هندوانه قرمز و خربزه ی شیرین ارمغان سالی خوش

در این شب در اراک همه ی افراد خانواده گردهم می آیند. کسانی که عروس گرفته اند و هنوز به خانه نیاورده اند برای عروس آینده ی خود؛ شب چله ای؛ می برند. مجمعه یی را آماده کرده روی آن پارچه رنگی یا بقچه یی مخمل پهن می کنند. در آن یک قواره پارچه - نان - شیرینی و چندگونه میوه می گذارند و به خانه عروس می برند. در هنگام خوردن خربزه و هندوانه باور دارند اگر هندوانه قرمز و خربزه شیرین باشد آن سال - سال خوبی برای اهالی خانه خواهد بود.

آمدن آهو شگون دارد

در رودسر افزون بر آیین های رایج شب چله - نوجوانان هر مجله دسته های هفت یا هشت نفری تشکیل می دهند و یک تن از آنها پوستی چون پوست آهو یا بره روی سر خود می اندازد

به گونه ای که همهی بدنش را بپوشاند. یک تن هم کیسه ای به دوش می گیرد و به دنبال آهو راه می افتد. به در خانه ها می روند و یکنفرشان با صدای بلند شعرهایی می خواند. صاحب خانه آمدن آهو را شگون می داند و پول یا برنج به او میدهد آهو پس از سپاس به خانه ی دیگری میرود. آخر شب آنچه را که گرد آورده اند میان افراد گروه پخش می کنند.

گردو شکستن برای فراوانی گوسفند

در "لساعلیای طالقان" افزون بر خوردن شب چره آیین ویژه ای دارند با نام گردو شکستن. یک تن از میان جمع بلند می شود و میگوید: "خان در خانچه دره درک را از کن و بقیچه دره" (خونچه درخانه است در خونچه را باز کن در آن بقیچه است) هرکدام از گردوها به نام هریک از باشندگان است. گردوها را می شکنند مغز گردوبه هرکدام سفید تر و درشت تر بود گوسفند های خود را به نام او می کنند



و بر این باورند که با این کار گوسفندانشان فراوان می شود.

در یک لحظه آرزویت برآورده می شود

به باور مردم شهرستان بابل در شب چله و در یک لحظه ی ویژه که زمان آن روشن نیست همه ی موجودات روی زمین به پیشگاه خداوند سر فرود می آورند. درختان خم می شوند - آب های رونده گل آلود می شوند و همه ی اینها در یک چشم به هم زدن رخ میدهد. در این لخطه هر کس آرزویی دارد برآورده می شود.



با سپاس از بانو مهرانگیز جم زاده برای همیاری در بخش نودادها و در دسترس گذاشتن فوتورها و همچنین آقای اردشیر باغخانیان برای فوتورها. گزارش کارهای انجام شده گروه مدیران مرکز زرتشتیان کالیفرنیا: - نامنویسی کلاسهای اوستا و فارسی در مرکز زرتشتیان انجام شد و کلاسها از ۱۳ سپتامبر آغاز به کار کردند.

- گهنبار چهره پسته شهم گاه که جشن پایان تابستان است و برای بزرگداشت آفرینش زمین است در مرکز توسط موبدیار میترا مرادپور- موبدیار آرش کسروی و موبدیار بهرام دبو و موبد اشکان باستانی برگزار شد. - شب نشینی باشکوه با هنرمند خوش آوا لایلا فروهر با برنامه های فرهنگی و هنری با موفقیت چشمگیری برای جمع آوری درآمد برای تعویض سیستم حرارتی مرکز در تالار مروارید برگزار شد. آزمایش آب دهان از طرف سازمان آرم برای تشخیص بیماریهای ژنتیکی در همان روز شب نشینی انجام گردید.

- برنامه ای از مهر املساد و خوبد زیر بندارا با همکاری دکتر بهرام گشتاسبی به زبان انگلیسی و پارسی در باره راه های بهره گیری از مدیتیشن و راههای دیگر درمانی بدون کاربرد دارو در مرکز انجام شد.

- فرخنده جشن مهرگان همراه با برنامه های شاد فرهنگی و هنری در مرکز برگزار شد. در این جشن بانو دن مایی دلال پرچم سفید با نشان فروهر که ویژه زرتشتیگری میباشد را برای گذاشتن در مرکز زرتشتیان به بانو شیدا انوشیروانی پیشکش نمودند که بوسیله دوشیزگان شیده قندهاری زاده و ارشیا بختیانی به باشندگان نشان داده شد. در همان جشن یارانه آموزشی زنده یاد دکتر هوشنگ خطیبی به پانزده دانشجوی برنده پیشکش شد. روان دکتر هوشنگ خطیبی شاد و برای خانواده شان آرزوی شادی و تندرستی را داریم. - در جشنواره دهکده جهانی که در پارک بیل بر شهر ارواین برگزار شد نوجوانان این مرکز نیز همراه با موبد اشکان باستانی در چادرادیان گوناگون با بخش پرورشور دین بهی را به دوستداران آن شناساندند.

در تاریخ ۲۴ اکتبر در تالار مروارید مرکز همراه با رقص و موزیک دی جی سیند و همراهی شمار بسیاری از همکیشان برگزار نمود. - برنامه ویژه ای برای بزرگداشت کوروش بزرگ در مرکز توسط سخنرانان دکتر جعفری و مهندس امینی سام با نمایش فیلم برگزار شد.

سپاسگزاری:

- سپاس از گروه آموزش مرکز فرزندگان فرین کسروی - لاله شهریاری - فریبا خسروی - افسانه آبیاری - سپیده باستانی - سپاس از فرزندگان مهری روانی - شکوفه مهرشاهی - شیرین فلفلی - کوروش فروزش و کسانی که برای تهیه و آماده نمودن خوراک روزهای یکشنبه در این راه همراهی میکنند. پاداش نیک آنها را از اهورامزدا خواهانیم. آگهی:

- چهره نما آگهی می پذیرد. برای آگاهی بیشتر به مرکز زنگ بزنید و یا به cninfo@czcjournal.org ایمیل بفرستید.

- مرکز زرتشتیان کالیفرنیا بر آن است که: ۱- دیوارها و سقف تالار مروارید را زیبا سازی نماید. ۲- شیشه های پنجره و سقف نیایشگاه مرکز را نگارگری و زیباسازی نماید. از همه همکیشان طراح دعوت میشود طرحهای پیشنهادی خود را به انجمن مدیران بفرستند. به بهترین طرح ها جایزه ارزنده ای داده خواهد شد.

- به آگاهی همکیشان میرسانیم که پارکینگ ساختمان برادران فرهنگی (اردشیر و مهربان) نیاز به روکش دارد. از همه همکیشان که کاردانی در اسفالت و خط کشی پارکینگ دارند درخواست همکاری داریم. برای آگاهی بیشتر به مرکز زنگ بزنید (گروه زندهاداران مرکز زرتشتیان کالیفرنیا)



- گهنبار چهره ایاسرمگاه در مرکز برگزار گردید و سپس آقای افشین سپهری در مورد داستانهای شاهنامه فردوسی سخن گفتند.

- گهنبار چهره ایاسرم گاه برای بزرگداشت آفرینش گیاهان در تالار مروارید گیو مرکز زرتشتیان برگزار شد. در این گهنبار خانواده بهدینیان بنامگانه روانشاد دکتر کامیار بهدینیان مبلغ ۳۰۰۰ دلار یارانه آموزشی به شش دانشجوی برجسته داده شد. همچنین خانواده بهدینیان مبلغ ۱۰۰۰ دلار بابت محارج این گهنبار را نیز دهش نمودند. روان دکتر کامیار بهدینیان شاد و برای خانواده شان آرزوی شادی و تندرستی را داریم.

پس از گهنبار چهره ایاسرمگاه دانشیار داریوش مهرشاهی در باره خاستگاه (منشا) و اهمیت جایگاههای زیارتی زرتشتیان در یزد سخنرانی کردند.

- سخنرانی بانو انسیه فرورد در باره بیمه تندرستی اوباما کر در مرکز برگزار گردید.

- گروه جوانان مرکز زرتشتیان کالیفرنیا جشن هالوین را



Photo By : ARDESHIR BAGHKHANIAN



Photo By : ARDESHIR BAGHKHANIAN



Photo By : ARDESHIR BAGHKHANIAN



Photo By : ARDESHIR BAGHKHANIAN



اوستاخوانی ها از ماه می تا اکتبر ۲۰۱۵

- ۱- آقای کامبیز یگانگی بنامگانه روانشاد پرویز یگانگی ۱۰۰۰ دلار.
- ۲- خانم ژاله یلزاده برای سر سال روانشاد کیخسرو رستم یلزاده ۱۰۱ دلار.
- ۳- خانم ایران رشیدی برای روانشادان فرنگیس نوشیروانی و جمشید خدامراد رشیدی ۱۰۱ دلار.
- ۴- آقای سهراب خدیوی بنامگانه روانشاد تابنده موبدشاهی سروشیان ۵۰۰ دلار.
- ۵- آقای بیژن شایسته برای سر سال روانشاد اختر خدایار شایسته ۱۰۰ دلار.
- ۶- خانم پروین فرهنگی برای سر سال روانشاد اردشیر رستم فرهنگی ۲۰۰ دلار.
- ۷- خانم ایراندخت انوشیروانی برای سر سال روانشاد ایرج مهربان موبدشاهی ۱۰۰ دلار.
- ۸- خانم ماهرخ نامداری برای سر سال روانشاد همایون مهربان سروش ۱۰۰ دلار.
- ۹- خانم تبسم کیومرثی برای سر سال روانشاد طهمورث کیومرثی ۱۰۰ دلار.
- ۱۰- آقای فرشید نمیرانیان برای پرسه همگانی اورمزد و تیرماه ۵۰ دلار.
- ۱۱- خانم نیلوفر گیو برای سر سال روانشاد جمشید گیو ۳۰۰ دلار.
- ۱۲- خانمها کیاندخت و کتابون و آقای کیومرث پرتوی برای سر سال روانشاد پروین شاهجهان قبادزاده پرتوی ۳۰۱ دلار.
- ۱۳- آقای رستم کرمانی برای سر سال روانشاد همایون بهرام گشودای کرمانی ۱۰۱ دلار.
- ۱۴- آقای نوال سهراب مادن بنامگانه روانشاد ارغوان بهرام کامکار ۶۵۰ دلار.
- ۱۵- خانم گلبنو عزتی برای سر سال روانشاد بهرام رستم فروغی ۱۰۱ دلار.
- ۱۶- خانمها ونوس و ونک و آقای انوش ویژه کشورستانی برای سر سال روانشاد زربانو جهانبخش زاده کشورستانی ۱۰۱ دلار و بنامگانه آن روانشاد برای کمک به چاپ چهره نما ۱۰۱ دلار.
- ۱۷- آقای رستم باستانی برای سر سال روانشاد دولت بهمن باستانی ۴۰۰ دلار.
- ۱۸- خانم شهناز هورمزدی برای سر سال روانشاد همایون بهرام مزدایی و آفرینگان خوانی برای روانشاد فریدون جمشید هورمزدی ۱۰۱ دلار.
- ۱۹- آقای کوروش آبادانی شریف آباد برای سر سال روانشاد شیرین یزدانی مهدی آبادی ۱۰۱ دلار.
- ۲۰- خانم مهوش پارسایی برای سر سال روانشاد خرمن پارسایی ۵۰ دلار.
- ۲۱- خانم مژده و آقای جمشید اورمزدی ۱۰۱ دلار.
- ۲۲- خانم هما ایدون سهراب برای سر سال روانشاد مروارید بهمن ایدون ۱۰۱ دلار.
- ۲۳- خانم سیما و آقای دکتر سهراب سلامتی پور برای سر سال روانشادان کیخسرو سلامتی پور و مروارید و خداداد سلامتی ۱۰۰۰ دلار.
- ۲۴- خانم ژاله یلزاده برای سر سال روانشاد دکتر آریتا زعیب جمشیدی زاده ۳۰۱ دلار.
- ۲۵- خانم پروانه نمیری کلانتری برای سر سال روانشاد سیروس اردشیر نمیری کلانتری

۱۰۱ دلار.

- ۲۶- خانمها پریسا و نازنین عزتی برای سر سال روانشاد مهناز فروغی عزتی ۱۰۰ دلار.
- ۲۷- خانم منیژه هورمزدی برای سر سال روانشادان هوشنگ موبدشاهی - همایون و خدایار هورمزدی و شیدا زابلستانی ۱۰۱ دلار.
- ۲۸- خانم ژاله یلزاده برای سر سال مادرشان روانشاد سلطان زرین دخت یلزاده ۱۰۱ دلار.
- ۲۹- خانم گیتی سیوشانسی خدیوی پارسایی برای سر سال روانشاد دکتر خدابخش سیوشانسی ۳۰۰ دلار.
- ۳۰- آقای بیژن شایسته برای سر سال روانشاد لهراسب اسفندیار شایسته ۱۰۰ دلار.
- ۳۱- خانم مهری سروشیان برای روانشادان سرن سروشیان - بهمن دینیار مزدایی و فرنگیس پیمان مزدایی ۲۰۰ دلار.
- ۳۲- خانم پریش آفاق برای سر سال روانشاد خداداد وفادار بهرامشاهی ۱۰۰ دلار.
- ۳۳- خانم فرزانه مهر فر برای سر سال روانشاد پریدخت بهرام آریانی ۵۰ دلار.
- ۳۴- خانم پرچهره سرویان برای سر سال روانشاد دکتر اسفندیار فرخانی ۱۰۰ دلار.
- ۳۵- آقای کامبیز یگانگی برای سر سال روانشاد فیروزه اردشیر یگانگی ۱۵۰ دلار.
- ۳۶- خانم مهرانگیز جم زاده برای سر سال روانشاد اسفندیار فریدون جم زاده ۱۰۱ دلار.
- ۳۷- آقای دکتر داریوش پرویزپور برای سر سال روانشاد منیژه پور کاج پرویزپور ۱۵۰ دلار.
- ۳۸- خانم گلبنو یزدانی آفرین برای سر سال روانشاد خدارحم بهرام آفرین ۱۵۰ دلار.
- ۳۹- خانم ماهرخ نامداری برای سر سال روانشاد منوچهر بهرام مهربان ۱۰۰ دلار.
- ۴۰- خانم ایراندخت ورجاوند برای سر سال روانشاد دکتر شاپور بهرام ورجاوند ۱۰۱ دلار.

دهشمندانی که از می تا اکتبر ۲۰۱۵ به مرکز دهش نموده اند:

- ۱- تراست روانشاد مروارید خانم گیو برای کمک به چاپ چهره نما ۱۶۰۰ دلار.
- ۲- خانم سیلو مهتا ۱۰۰ دلار.
- ۳- خانم شهناز غیبی ۱۰۱ دلار.
- ۴- خانم مهیندخت خسروی کرمانی بنامگانه روانشا کامیارفهاد نیک انجام ۲۰۵۱ دلار.
- ۵- خانم منیژه و آقای کامبوزیا فرهنگی برای خرید دروهزینه نصب آن برای دفتر مرکز ۸۲۹ دلار.
- ۶- خانم فرین و آقای روزبه کسروی ۱۰۱ دلار.
- ۷- خانم ترانه و آقای فرهنگ غیبی ۲۵۰ دلار.
- ۸- خانم فرزانه و آقای مهران مهر فر ۲۵۰ دلار.
- ۹- خانم پریدخت موبد ۳۰۰ دلار.
- ۱۰- خانمها پریدخت - هما - ویدا و مهربانو زرتشتی بمناسبت سر سال روانشاد موبد مهربان جمشید زرتشتی ۱۰۰۰ دلار.
- ۱۲- خانم شیرین خانی مهر آیین بنامگانه روانشاد فریدون مهر آیین ۱۰۱ دلار.
- ۱۳- آقای کاوه تهرانی ۲۰۱ دلار.



- ۱۴- خانم سیمین و آقای پرویز اردشیر پور ۱۵۱ دلار.
- ۱۵- خانمها ایراندخت و مژده خدادادی بنامگانه روانشاد خدایار جهانبخش خدادادی ۱۰۱ دلار.
- ۱۶- خانم ارشیا عادل بنامگانه روانشاد پریدخت فریدون زردشتی ۱۰۰۰ دلار.
- ۱۷- خانم فرشته یزدانی خطیبی و فرزندان آرتمیس - پارمیس و نیکان خطیبی و برادرشان آقای شایهرام یزدانی بیوکی ۱۵۰۰۰ دلار برای یارانه آموزشی بنامگانه روانشاد دکتر هوشنگ خطیبی به مرکز دهش نمودند که به پانزده دانشجوی زرتشتی پرداخت شد.
- ۱۸- آقای افشین سپهری ۵۰ دلار و تعداد ۳۰ عدد سی دی داستانهای شاهنامه فردوسی به زبان ساده برای فروش بسود مرکز دهش نمودند.
- ۱۹- خانم شهناز و آقای شهریار پارسی ۲۰۰ دلار.
- ۲۰- خانم گوهر بهداد دنیا بنامگانه روانشادان خداداد - صنم - خسرو و پروین آذر کیوان ۲۰۰ دلار.
- ۲۱- خانم بیسی و آقای داریوش ایرانی ۵۰۰۰ دلار.
- ۲۲- خانم فرنگیس بانکی بنامگانه روانشاد لعل نامدار یزدی (ممس لعل) ۱۰۰ دلار.
- ۲۳- آقای مهرداد بانکی و فرزندان بهرام و آریز بانکی ۱۰۰ دلار.
- ۲۴- خانم ایراندخت جهانیان بنامگانه روانشادان کیخسرو سروشیان - فریدون و گوهر بانو سروشیان - اردشیر و سرور جهانیان ۵۰۰ دلار.
- ۲۵- خانم پروین مهر خداوندی و فرزندان خانم بهین و آقای دکتر خشایار بهدینیان برای یارانه آموزشی بنامگانه روانشاد دکتر کامیار بهدینیان ۳۰۰۰ دلار به مرکز دهش نمودند که به ۶ دانشجوی برجسته پرداخت شد.
- ۲۶- خانم شیرین دماوندی بنامگانه روانشاد رستم بهرام دماوندی ۲۰۰ دلار.
- ۲۷- خانم گیلا و آقای بهرام کسروی دو عدد دست خشک کن برقی برای دستشویی های مرکز.
- ۲۸- خانم دکتر نوشین و آقای هوشنگ فرهمند یک عدد کولر برای ساختمان سیاوش آزادمهر به مرکز دهش نمودند.

- ۷- خانم پریدخت و آقای خسرو ضیاتبیری ۱۰۰۰ دلار.
- ۸- خانم میترا و آقای مهران مزدیسنی ۳۰۳ دلار.
- ۹- خانم میترا دینیاری بهمدیان ۱۰۰ دلار.
- ۱۰- بانو شیدا و آقای دکتر اردشیر انوشیروانی ۱۰۰۰ دلار.
- ۱۱- دهشمنده ۵۰۰۰ دلار.
- ۱۲- خانم فرانک و آقای دکتر شهرام قندهاری زاده ۵۰۰ دلار.
- ۱۳- آقای دکتر رستم بهی کیش ۱۱۰ دلار.
- ۱۴- خانم شکوفه و آقای اردشیر مهرشاهی ۱۰۱ دلار.
- ۱۵- خانم سوسن کشاورزی ۲۰۰ دلار.
- ۱۶- آقای عباس واتقی ۱۵۰ دلار.
- ۱۷- آقای فریرز مژگانی ۱۵۰ دلار.
- ۱۸- خانم میترا و آقای دکتر رستم کاووسی ۵۰۰ دلار.
- ۱۹- خانم نبات فرهمند ۵۰ دلار.
- ۲۰- خانم ماندانا پیشدادی و آقای پرویز مزدیسنی بنامگانه روانشاد جمشید رستم پیشدادی ۵۰۰ دلار.
- ۲۱- خانم شیرین و آقای دکتر سروش سروشیان ۲۰۰۰ دلار.
- ۲۲- گروه جوانان مرکز ۷۰۰ دلار.
- ۲۳- دهشمنده ۱۰۰ دلار.
- ۲۴- خانم شیرین و آقای شیرمرد فرهمند ۲۰۰۰ دلار.
- ۲۵- خانم شیرین و آقای بهنام شهروینی ۱۰۰ دلار.
- ۲۶- دهشمنده ۵۰ دلار.
- با سیاست بسیار از این دهشمندها که با دهش خود که این کار بزرگ را به ثمر رساندند. تندرستی و شادزیوی این دهشمندها را از اهورامزدا خواستاریم.

آیین پرسه

آیین پرسه روانشادان بانو کیانی چم - جمشید رستم پیشدادی و گلبنان جهانگیر نیرو شهریاری در تالار مروارید گبو این مرکز برگزار گردید. در گذشت این روانشادان و همچنین درگذشت روانشاد دکتر مهربان شهروینی در ونکور کانادا را به همسر و فرزندان و همه خویشان و دوستان دل آرامی داده، آمرزش و شادی روان آنان و تندرستی و شکیبایی بازماندگان را از اهورامزدا خواستاریم.

دهشمندها در مهر لس آنجلس - ولی

- ۱- آقای آرش نور افروز برای برنامه های گروه جوانان ۲۰۰ دلار.
- ۲- خانم مهربانو بوستانی بنامگانه روانشاد شاپور آبادان سپهری ۳۰۰ دلار.
- ۳- خانم مهین بانو ساسانی ۱۰۱ دلار.
- ۴- آقای اردشیر سروشیری ۱۰۱ دلار.
- ۵- خانم ایراندخت جهانیان ۳۰۰ دلار.
- ۶- آقای مک کریمی ۶۰ دلار.

دهشمندها برای نهار روزهای یکشنبه در مرکز :

- ۱- دهشمنده ۵۰۰ دلار
- ۲- خانم مهربانو و آقای دکتر رستم خوش سر ۵۰۰ دلار.
- ۳- خانم مژگان و آقای آرمان آریانه ۷۵ دلار.
- ۴- خانم پریدخت و آقای هومان کامیار ۶۰ دلار.
- ۵- موجودی صندوق دهش نهار روزهای یکشنبه ۱۷۷ دلار.

دهشمندها برای خرید و جایگزینی کولرهای مرکز:

- ۱- خانم مهین بابو شهزادی ۵۰۰ دلار.
- ۲- آقای دکتر بابک آبادی بنامگانه روانشاد دکتر جمشید آبادی ۳۰۰۰ دلار.
- ۳- خانم کیاندخت و آقای سروش مهداد ۲۰۰۰ دلار.
- ۴- دهشمنده ۳۰۰۰ دلار.
- ۵- خانم دلشاد و آقای مهربان یزدانی بیوکی ۷۷۰ دلار.
- ۶- خانم پروین فرهنگی ۳۰۰۰ دلار.



خبرهایی از سن دیگو

برنامه های برگزار شده در سن دیگو به شرح زیر میباشد:
برگزاری دو گرد همایی به صورت پات لاک در تاریخ ۷ جون و دیگری در ۱۶ آگوست در لاهویا شور که انجمن نیز با خوراکی هایی نظیر همبرگر و جوجه کباب از مهمانان پذیرایی نمود.

انجمن همچنین برگزار کننده گهنبار چهره میدوشهم گاه بود که آقای دکتر موبد بانکی با آواز خوش اوستا خوانی کردند و در پایان با میوه و لرک و آش از بهدینان پذیرایی گردید. برگزاری جشن تیرگان در تاریخ ۵ جولای به صورت پات لاک در لیک پاوی با حضور همکیشان.

انجمن میزبان یکی دیگر از جشنهای مهرگان در تاریخ ۱۰ اکتبر ۲۰۱۵ بود. این رویداد با حضور ۲۰۰ نفر مهمان در رستوران صوفی برگزار گردید. این مهمانی با اجرای بسیار زیبایی رقص هندی خانم جوانه آغاز گردید و با موسیقی شاد و رقص و پایکوبی ادامه یافت. این برنامه با پذیرایی از مهمانان با خوراکی های خوشمزه به پایان رسید.

برنامه کلاسهای آموزشی و دینی به روال خود در دومین هفته هر ماه برگزاری می گردد. گردهمایی مردان در دومین دوشنبه هر ماه در رستوران سکوادرن برگزار می گردد.

برنامه آینده انجمن برگزاری گهنبار در ژانویه ۲۰۱۶ می باشد.

اسامی افرادی که ۱۰۰ دلار دهش نموده اند

فرامیزی ۲۰۰ دلار
خانم ایراندخت جهانیان بنامگانه همسرشان روانشاد کیخسرو سروشیان ۱۵۵ دلار
خانم پروین هوشیدری بنامگانه همسرشان روانشاد خدارحم اردشیر استاد و پسرشان روانشاد اردشیر خدارحم استاد ۱۵۱ دلار
بنامگانه روانشاد خداداد خسرو اردشیری شریف آباد ۱۵۰ دلار
بنامگانه روانشادان فیروزه خدارحم ، یادگار، شیرین کاووس و اردشیر خسرو اردشیری شریف آباد ۱۵۰ دلار
خانم کتابون نجمی ۱۳۰ دلار
خانم سیمندخت رستمیان بنامگانه همسرشان روانشاد رستم جمشید پور ۱۲۰ دلار
دکتر رستم ولی و خانواده ۱۱۰ دلار
آقای پویان پوراسفندیاری بنامگانه مادرشان دروآشاد دکتر مهشید اردشیری ۱۰۱ دلار
خانم پریسا و آقای کوروش کسروی ۱۰۱ دلار
خانم گیتی و آقای ارسطو کسروی ۱۰۱ دلار

خانم ایراندخت انوشیروانی بنامگانه هماروانان

بنامگانه روانشاد مهربان ماندگار

خانم سیما سلامتی

خانم کیاندخت اشیدری برای سلامتی فرزندانان

خانم شقایق سپهری برای سلامتی و زندگی خانواده شان

خانم شیرین لفللی بنامگانه روانشاد جمشید رستم دهموید نصرآبادی ۶۰ دلار

خانم گوهرپوروفاداری بنامگانه مادر و پدرشان روانشادان خرمن خسرویانی و رستم پور

وفاداری ۵۱ دلار

خانم شهناز مهرشاهی ۵۱ دلار

اسامی افرادی که ۵۰ دلار دهش نموده اند

آقای مهربان دمهری بنامگانه پدرشان روانشاد بهمرد سروش و مادرشان سرور تیرانداز
خانم سیمندخت خرمشاهی بنامگانه روانشاد اسفندیار خدامراد آذر مهر

آقای خدامراد آذر مهر م خانواده

خانم فریده غیبی

آقای مهربان رستم دهموید بنامگانه روانشادان رستم دهموید ، سرور یزدگرد و فرزندان

آن مرحومان

آقای مهربان ماوندادی بنامگانه خداداد، ایراندخت جمشید، لعل جمشید ماوندادی

، پری ناز خدایار مزدایی نژاد و مروارید بهرام رشید

خیراندیشانی که مایل نبوده اند اسامی آنها به آگاهی برسد ۵ نفر بوده که در مجموع ۵۰۱ دلار دهش نموده اند

اسامی افرادی که کمک غیر نقدی دهش نموده اند.

آقای هومان کامیار

خانم پروانه نوش و آقای ارژنگ رشیدی بنامگانه روانشاد آرش کیخسرو جاماسب نژاد

یک خیر اندیش بنامگانه مادرشان

آقای شاهرخ سلامتی از ایران

خانم مژگان و آقای آرمان آریانه به مناسبت سدره پوشی فرزندانان ۵۰ کلاه سفید

آقای روزبه کسروی برای استفاده رایگان جایگاه در پارک برای جشن تیرگان زحمات

بسیاری کشیده اند.

خیر اندیشان که به انجمن یاری رسانده اند:

فرزانگان گرامی:

بهرام بزرگ چمی ۲۰۰ دلار

خسرو و پریدخت ضیاطبری ۳۰۰ دلار

رامین امانی ۱۰۰ دلار

میترا جاویدان ۱۰۱ دلار

رشید مهین ۳۳۳ دلار

خانم هما زرتشتی ۱۰۱ دلار

کامبیز فرودی ۱۰۰ دلار

الله یار دبستانی ۱۰۱ دلار

خانم پریدخت زرتشتی ۱۰۱ دلار

منوچهر دهموید ۱۰۰ دلار

تیرانداز گشتاسبی ۱۶۰ دلار

همایون دولتزاده ۲۸۰ دلار

بیژن دولت شاهی ۵۰ دلار

اردشیر سامیا کلاتتری ۶۰ دلار

فرهاد کرمانی ۲۰۰ دلار

بهرام بانکی ۱۰۱ دلار

شاهرخ ترنجی ۲۰۰ دلار

پریناز هوشنگی ۱۰۱ دلار

شهناز غیبی ۲۰ دلار

فرامرز فولادیان ۲۰۰ دلار

اسامی افرادی که از تاریخ ۲۰۱۵/۱۱/۱۰ تا ۲۰۱۵/۱۰/۰۵ (چهار چهره) برای برگزاری گهنبار ۵۰ دلار یا بیشتر دهش نموده اند.

هزینه گهنبار ایاسرم گاه را خانواده بهدینان به نامگانه روانشاد دکتر کامیار بهدینان دهش نموده اند

هزینه گهنبار پینه شهیم گاه را خانم منیژه اردشیری شریف آباد دهش نموده اند.

خانم رویا و آقای رامید امانی ۵۰۰ دلار

خانم شیرین عبد برای سلامتی فرزندان بابک رستم مهربان به میزان ۲۰۰ دلار کمک غیر نقدی

بانو خانم شهزادی ۲۰۰ دلار

خانم کتابون گیتی بین برای سلامتی پدر و مادرشان ۲۰۰ دلار

بنامگانه مادرشان روانشاد پروانه مهری حسن آبادی و پدر خانمشان روانشاد ایرج فریدون

California Zoroastriann Center
8952Hazard ave
Westminster , Ca 92683

Non-profit Org
U.S. Postage
PAID
Permit No. 12300
Huntington Beach, CA 92647

Chehreh Nama

Publication of California Zoroastrian Center



Issue No. 176
Desember 2015
WWW.czcjournal.org

Vandidad
Rhythmic connection

SADEH
Celebration



Editor's note :

Humans generally do not bring up art and religion in the same sentence but can they be related? Zarathushtra was an artist; his form of art was poetry. And we don't know but perhaps that made him a more effective leader. That is how he communicated with his god and his people. His poetic talent is why his words have reached us today more than 3700 years later in his own dialect. Written word from that era did not survive but his words were memorized by people because it was an art form. Our winter issue touches on art and Zoroastrianism with our young guest writers expressing how they connect to their Zoroastrian community through their form of art; and how their form of art expresses their love for their community. Dancers, musicians, visual artists, singers, etc. in our small Zoroastrian community should be celebrated as art brings joy and joy is very much part of the Zoroastrian religion.

Winter season brings with it the winter festivals dear to Zoroastrians and Iranians. Sadeh's bon fire is a reminder that Nowruz is near and cheleh/ yalda is a reminder that the longest night of the year is around the corner and we all look forward to the victory of light over darkness as the days begin to get longer in a short few week. Wishing you all a happy Yalda (winter solstice). May you all celebrate the night joyfully with delicious fruit, beautiful poetry with loved ones.

*Ushta,
Fariba*

Graphic Designer
Keikhosrow Yektahi

Awarded for best director and best movie
in Iran animation festival (2010)

- * Business Cards & Logo Design
- * Letter Heads & Brochure Design
- * Photographer
- * E-mailer Design or Banner Design

Email: keikhosro_art@yahoo.com Tel: 949 2787675
Web Site: keikhosroart.wix.com/kaynew



California Zoroastrian Center
8952 Hazard Ave Westminster, CA 92683
Chehrenama's Email :
cninfo@czcjournal.org
Tel : (714)893-4737
Fax: (866)741-2365
czc publication's website :
www.czcjournal.org



You can now donate online to any czcpublication go to :
www.czcjournal.org and the bottom of the page you will see following
please consider donating to chehrehnama

Thank you
CZC will send you IRS accepted receipt for any amount of donation

Graphic Design & typesetting :
Keikhosrow Yektahi
Internet :
Ramin Shahriari

Editorial Policy :

The opinions expressed in articles we publish are those of the authors , and may or may not represent the views of the Editorial Board of Chehrehnama, or the Board of Directions of CZC
Chehrenama is a quarterly publication published in March, June, September and December

This publication is printed with the help of donation from Morvarid Guiv Trust

ChehreNama has implemented a guest editor for each issue of the journal. The guest editor and their invited writers will produce two or more articles focused on a topic of importance in the context of the 21st century and present the Zoroastrian perspective on it.

In this issue we are pleased to introduce Mehrdad Goshtasbipour Parsi as our guest editor with his theme "Rhythmic connections"

Art and Zoroastrian Culture

According to Dr. Khosro Khazai, "The word 'Gathas' in the Old Persian language means 'songs' and refers exclusively to the 17 sublime and thought-provoking songs of Zarathustra". Our religion is based on these songs, and was created with a form of art that is still used today to convey positivity and happiness. Unfortunately in the past, our culture was oppressed to abide laws of a government that was heavily influenced by another religion; Zoroastrian culture could not reach its full potential. Today in United States, where freedom of religion and expression is guaranteed by the constitution, our religion can flourish once again with art that is influenced by Zarathustra's teachings.

My friend Delaram and I have been actively participating in our community since childhood, by putting on theatrical, dance, and music performances. We have decided to share the experience of practicing our respective art, to encourage the Zoroastrian youth to involve themselves more with the community. Ultimately, practicing art is an application that not only helps exercise concepts such as Hamazoori and Ushta, but radiates these aspects to the audience who observe the artist's created composition.

Rhythmic Connection: The Zoroastrian Culture and Me

By: Mehrdad Goshtasbipour Parsi

A mutual relationship exists between a musician and his culture. A beginning musician uses the melodies and rhythms that define his culture as a learning foundation, while a professional musician innovates new music and enriches the culture that he loves.

This is the reason why I drew interest in playing the tombak. Well to be honest, I wanted to drum the 6/8 rhythms that are well known in Morteza Ahmadi's upbeat songs, which get performed at all the good Persian parties. But now that I have experience in playing the tombak, I understand the purpose of playing a percussion instrument.

The center of any music composition is the rhythm that the percussionist creates, which allows vocalists and string players to express the melody of the music. Simultaneously, the provided rhythm guides audience members through the music and encourages them to clap and dance along

with the beat.

When my instructor introduced me to Persian classical music, I found the inspiration to utilize the tombak. I became motivated to innovate and build upon the rhythms that I was learning every week. So I used my own creativity and imagination by improvising on the music lessons that I was assigned.

My improvising sessions usually begin with me repeating a single music lesson for 15 to 20 minutes. Losing the beat and pausing during a musical performance is the worst thing that can happen to a musician. So repetitively practicing the base of my improvisation allows me to avoid losing the beat, and simplifies incorporating other music lessons to my rhythmic patterns.

I also spend countless hours learning and mimicking new rhythms from Persian classical music, which helps me appreciate my culture. I still enjoy listening to rock and hip hop, but guitar solos and street poetries do not compare with tar performances and Persian folk songs.

When listening to Maestro Lotfi flawlessly play the tar and recite the poetries of Hafez, I experience the sophistication of Persian art. The music of Lotfi always leaves a lasting impression for me. Lotfi's style of tar playing amplifies the accompanying sound of tombak that is created by revered percussionists, such as Professor Ghavihelm.

When members of Rastak harmoniously chant folk songs and perform their musical instruments, I reminisce about my childhood days in Iran. What I recall are the Zoroastrian folk songs that my relatives sang in Dari at the famous holy sites in Yazd. To this day, when one of my relatives starts singing folk songs in Dari, I cannot help but smile. The Dari folk songs give me perspective of the history that my grandparents experienced. Such songs inspire me to build upon the music history of the Zoroastrian culture.

Currently, Zoroastrian musicians are keeping Persian classical music contemporary by putting on concerts for our community. They further excite the Zoroastrian festivals celebrated at Daremehr. Also, their creativity in playing music inspires the younger generation to pursue learning the tar, setar, daf, and tombak.

These performances helped me find my tombak instructor. At the Payvand Concert, I was fascinated with the way my instructor fluently mixed and matched rhythms while maintaining the music structure. The decades of dedication in playing the tombak translated to his performance.

Having a Zoroastrian tombak instructor keeps me involved with my community, especially since my tombak lessons are held at Daremehr. Also, talent is being passed down from one Zoroastrian generation to another.

I take pride in learning the tombak only from Zoroastrian musicians. My previous instructor not only taught me tombak, but had me perform in Zoroastrian festivals with other musicians and the Hamnavayan Choir. The

and music is a great method to achieve this goal for our community and the general public.

group rehearsals and performances connected me to musicians and singers who were humble and friendly. We collaborated and performed music compositions that centered on Zoroastrianism.

Getting together with other Zoroastrians to express positivity with our creativity was an uplifting experience



that collectively impacted our community. With music that ranged from interpreting the Gathas to loving the land of Iran, we managed to liven the Zoroastrian culture.

The last performance that I put on was the most memorable one, because I improvised the majority of the music. My previous tombak instructor, who plays multiple musical instruments, contacted me a week before the spring Gahanbar to put on a performance for the celebration. He pushed me to use my own creativity by minimizing the rehearsals to two practices.

I quickly grasped the rhythm that he wanted me to perform, because the melody he was going to play with the tar resembled, "Rouz o Shab Ensaan Khosh Ast". This music composition created by Lotfi, which is an interpretation of Rumi's poem, is my favorite music to play along with the tombak. So when the Gahanbar celebration came, I felt more than ready to play the music composition that my instructor planned for us to perform.

During the performance, I was in tune with the moment and the harmony that was being provided. The only thing that occupied my mind was maintaining the beat and altering the rhythm to compliment the melody. I intended to improvise an energetic rhythm that would rumble excitement in the crowd. Surely enough, the audience loved our performance and expressed their enjoyment with a firm round of applause. After that performance, I realized that I have become a versatile musician that can express joy and happiness through music.

I believe that integrating music and art with our community will preserve and enrich our culture. Specifically, I have to emphasize the integration of Persian classical music, since this genre is timeless and will be relevant decades from now. Also, with music we can share our religion and culture with people who may not know about Zoroastrianism. Our culture and religion is based on promoting happiness,



Mehrdad
Goshtasbipour Parsi

Bio: Mehrdad is the president of the Honor Society of Mechanical Engineers (Pi Tau Sigma) at University of California, Irvine. During his spare time, he enjoys improvising on the

tombak and exploring his interest in Persian classical music. He is currently a tombak student of Mr. Pedram Kianfar.

Relating Through Dance

By: Delaram Salamati

After taking the first step onto the stage, we felt our bodies and minds unite behind a unique cocktail of compelling rhythms and a joyful song. My partners and I held each other's hands, focusing on all the steps we were going to take together during the next five minutes. Seconds before the dance, the audience's initial silence created a sense of peace while the excitement and constant pressure to perfect the dance reminisced a similar feeling of anxiety. We were ready to show the audience months of practice and dedication. As usual, we had prepared one of our routines that we worked on for months. We were given a simple task: create and perform a Persian dance in front of a gathered audience while staying synchronized to the beat and coordinated with one another. Most importantly, we are to make it look effortless with grinning smiles across our faces. Well I guess the task was not so simple; however, we always believed that the hard work would all be worth it when we would see the elated faces of our audience, clapping and cheering us up during and after our performance.

While creating and practicing the dance routine, there are various goals that each member of the dance group brings to the table. To one member, this dance performance is an opportunity to invent the most creative way possible to present an original work of art, while to another member it is just an excuse to spend time with friends. However, the main purpose of choreographing a cultural dance is to create happiness and unity amongst the dancers and most importantly the community.

For several years, I have had the honor of performing cultural

Iranian dances for the Zoroastrian community. During every performance, I have been fortunate enough to carry out and experience at least two significant notions in Zoroastrianism, Hamazoori and Ushta, through which I have been able to significantly connect with the Zoroastrian community.

I began taking dance classes as a five-year-old girl in Iran. In kindergarten, many dance rehearsals were held and we were taught to perform various dances during different Zoroastrian celebrations such as Mehregan and Sadeh. As a child, I never fully grasped the true value behind conducting and performing group dances in front of the community. The only memories I have from those times is initially being anxious before the performance, then somehow calming down by seeing my fellow dance partners, and lastly feeling joyful after the performance was over. The best part was that these performances were accompanied with many compliments from my family for weeks after the performance. These compliments, even if not genuine, had one sole purpose: to motivate and encourage me to continue.

As time passed and I grew, I learned that the process of conducting a dance contained significant elements, which made the performance more engaging and delightful to the audience. These elements include, choosing the right song for the dance, creating impressive, creative, and harmonious dance moves for the entire song, positioning all members of the dance crew on the stage in order for everyone to be seen by the audience, selecting and preparing the appropriate dance costumes, and finally practicing, rehearsing and performing the dance. Evidently, creating and performing a dance is a lengthy process and all members of the dance crew have to put in a great deal of effort and time.

Each person involved in a dance performance may have a different opinion of the process compared to the one explained by me. However, there is one aspect of the entire process that uniformly affects every individual involved in this process, and it is called Hamazoori. The word Hamazoori is derived from the two words "Hama" meaning all together, and "Zoor" which means strength, and together Hamazoori gives the meaning of unity and solidarity of purpose. I, fortunately, have experienced Hamazoori through every single dance I have performed for the Zoroastrian community and it has truly taught me the value of teamwork and unity. Not one dance performance would have been possible if we were not united as one.

Another significant aspect of performing a dance routine, which makes all the hard work worthwhile, is its purpose. For me personally, none of the dance rehearsals were only about rigorous work. The rehearsals always held moments of fun, laughter and joy. Amazing memories were created when a member attempted to cheer up a fellow dance partner, or simply the laughs we had when we all fell because the moves were too tricky for us. In fact, I have never left a dance rehearsal feeling down. Leaving the dance practices for me has been similar to getting a dose of happiness for at least couple of days. I believe that this happiness is subsequently radiated to our audience during the dance performance.

The undivided attention from the audience during the performance and their smiles and cheerful faces, all show me how happiness is illuminated to our community through the art of dance. And this is where I can truly witness the second important aspect of the performance, an important notion in Zoroastrianism called Ushta. Ushta, the main goal in life of every Zoroastrian individual, means radiating happiness. In Gatha there is a saying that reads, "Ushta ahmai yahmai ushta kahmaichit" (Yasna 43.1), which translates into: happiness comes to them who bring happiness to others.

As a performer, I have been able to feel the happiness and joy in the audience while I performed on the stage with my partners. I believe that Ushta is like a two way street: the happiness is radiated to the audience by my dance partners and I on the stage, and is then radiated by the audience back to us. Furthermore, the positive feedback and constant support shown to us from the Zoroastrian community after each and every performance has always motivated us to continue participating in the Zoroastrian events through the art of dancing.

As a Zoroastrian, I have always strived to do the best I can and give back to my own community. Working with my other fellow Zoroastrians to choreograph traditional, cultural dances during different festivals is certainly one of the most rewarding ways through which I have been able to connect with my Zoroastrian community. The dance performances not only have helped me experience Hamazoori with the individuals I have worked with, but also have provided me with a sense of happiness and joy. I am truly blessed to have been a part of the teams I have worked with and I hope that the Zoroastrian community has enjoyed our dance performances as much as I have.



Delaram was born and raised in Tehran, Iran and moved to California when she started high school. She has received her bachelor degrees in Biological Sciences, and Psychology from University of California, Irvine. She is currently involved in stem cell related research for treatment of Huntington's disease at UC-Irvine. She is one of the co-founders of the Zoroastrian Student Association at UCI, which serves to keep the Zoroastrian students connected, and also promotes awareness about Zoroastrianism.

"This article has been reproduced from <http://www.zoroastrian.org.uk/vohuman/> and is hereby acknowledged as the source of this article."

Is The Vendidad a Zarathushtrian Scripture?

By: Late Mobed Rostam Shahzadi

The name "vendidad" shows that it concens 'laws', not religion law, but the law of a group of Iranians who had risen before the advent of Asho Zarathushtra, against "daevas" and their worshippers. The Avesta speaks about two laws in Iran. One is the Law against the Daevas (Dataam vi-daevaam), the "Vendidad", and the other is the Zarathushtrian Law (Daataam Zarathushtrim). Yasna 25.5, 71.5, Soroush Yasht Hadokht 17. The first belongs to pre-Zarathushtrian times and the other belongs to the days after the Prophet. Let us see why Asho Zarathushtra did not make laws for his follower during his lifetime.

Asho Zarathushtra appeared at a time when Iran had a powerful King Vishtaspa of the Kianian dynasty. He and his civilized people had their own laws for every wake of life; from judicial through civil, trade, agriculture, cattle raising, medicine, education, and others.

Under such conditions no one approached Asho Zarathushtra to know what should be done to a thief or a murderer. Had some one asked him, he would have replied: "I have not come to create a government within a government. I have come to teach people how to lead a good life. Had he been asked: "What law should we follow?" The reply would have been: "Follow the existing laws." It was the laws of the "Primal Doctrine", (Paouiryotkasesha). He would have advised the people to consider those laws with their wisdom and knowledge, have them modified to the principle of monotheism, and to accept them as Zarathushtrian laws, because social laws change in every era and place, and because the mentality and knowledge of a people do not remain the same.

Therefore the laws of the Vendidad which belong to the pre-Zarathushtrian people, should not be considered today as proper and practical. Every law which, in the past, was prepared and enforced by the wise men of a people was good and useful for its own days. It is not for all the people and for all the times.

The Zarathushtrian Religion spread from eastern Iran to the western parts, and several Zarathushtrian governments were established each having their own laws. The Medians prepared their laws to suit their conditions. The Achaemenians came and the state and the religion

became two separate policies. The people had new laws. The Parthians had a federal system of their own, and the laws changed accordingly. The Sassanians came with their theocracy. They promulgated new laws, which have been preserved in Pahlavi books.

No Zarathushtrian government followed the Sassanians, and therefore no new laws were made. Unfortunately, some think that the laws promulgated by the Sassanians are the basic laws and that they are eternal. The present Zarathushtrian laws in Iran are the rules that apply to the Zarathushtrian minority. The judicial, trade educational and other laws are promulgated by the temporal Government. After Asho Zarathushtra, Zarathushtrian Iranians provided themselves back with religious and cultural legends, history, medicine, veterinary, astronomy, agriculture and other science of their ancestors in form of Yashts as Mazdayasni literature. The Khordeh Avesta is the last addition which Adurbad Mahrasspandan, the Sassanian



Mobed Rostam Shahzadi

Mobed Rostam Shahzadi was born in a devout Zartoshty family in 1912 in Yazd, Iran. He went to Tehran following elementary studies to complete his high school. Rostam and his classmate Firooz Azargoshasb were

offered scholarships by the "Kankash-e-Mobedan of Yazd" (Council of Mobeds) to study with the renowned Gathic scholar Dr. Iraj Taraporwala in Mumbai, India. The young Mobed Rostam spent seven years in India studying the Gathas, understanding religious practices and became conversant in the Avestan, Pahlavi and Pazand languages. Upon completion of his schooling, Rustom was granted the honor of "High Mobed." In 1959 Mobed Rostam graduated from the College of Law of Tehran University. He participated in many international congresses and authored many books. Mobed Rostam lived a fruitful life of 88 years and passed away in 2000. He is survived by three sons, one daughter and seven grandchildren.

Mobedan-Mobed, compiled for public prayers in Avesta and Pazand languages.

Various Sections of the Vendidad

A glance at various chapters of the Vendidad shows that the book is a compilation of numerous stories, legends, history, science, art, and religion of ancient Iranians. They were put together during the Median period by Western Magi after they accepted the Zarathushtrian religion. They added a chapter concerning Asho Zarathushtra's life. And they called themselves followers of "Mazda-worshipping Zarathushtrians (who were) against the Daevas and believed in the Ahurian Doctrine" (Mazdayasno Zarathushtrish vi-daevo Ahura-tkaesho). In order to show the Vendidad as the laws of Zarathushtra, they introduced every chapter of the book with "Zarathushtra asked Ahura Mazda and Ahura Mazda answered" sentences. The Gathas have nothing like it. This was a policy of the composers and compilers of the Later Avesta who wanted to have their old scriptures be attributed to the Zarathushtrian Religion.

According to the late Professor Nyberg, the Zarathushtrian religion spread first among the Medes and then among the Persians. It appears that the Median Magi were clever enough to see the danger the Zarathushtrian Doctrine posed to their beliefs. They soon pretended to be the orthodox supporters of the new religion. The Magi were the religious leaders of the Median people. They had the monopoly of performing religious rituals. Their profession was hereditary, and their leadership was quite usual for the laity to follow. Their strategy saved them their former position in the new religion. They gradually introduced all their beliefs, rituals and customs under the garb of Zarathushtra's teachings. The Zarathushtrian doctrine came under the influence of the Magi. As a result, spiritual freshness was gradually replaced by hard and in many instance impractical rules and regulations. The Zarathushtrian Doctrine was against magic and superstitions. It recognized the work and progress as true worship. It raised man's position and introduced principles, which forbade the monopoly of a distinct priestly class which would control human resources by means of superstitions. Zarathushtra replaced hypocrisy and deceit with virtue and excellence. He advocated freedom of will and intellect. The Zarathushtrian religion was greatly harmed by the Median Magi. It suffered much. They interfered in public affairs and gave them a religious hue. They

controlled one's life from birth to death.

Unfortunately, when Western scholars took to Avesta studies, they intentionally or not ascribed the entire collection to the Prophet and the true Zarathushtrian Religion.

Regarding the language, although the major part of the Iranian religious scriptures has been written in Avesta, one cannot ascribe the entire lot to Zarathushtrians.

Avestan Scriptures

With the spread of the Zarathushtrian religion, Iranians began collecting and compiling ancient history, philosophy, science, tradition, laws and beliefs of their ancestors. According to Pahlavi sources, these scriptures were written in gold on 12000 cowhides. Later they were made into 21 volumes divided into three categories of (a) seven volumes of the Gathas of Zarathushtra and the principles of the Zarathushtrian religion, (b) seven volumes of mandatory prayers, rituals, and regulations.



The division clearly shows that the law scriptures were of lesser importance. The laws were prepared and enforced during different periods in places. They could never be placed on par with the first two categories. Further more many books were written in Pahlavi during the Parthian and Sassanian periods. At present Iranian Zarathushtrians are governed by the rules and regulations, which have been prepared and put in practice during the last century. To fully understand the issues related to Zarathushtrian rules and regulations one should study and understand the laws in force before and during Asho Zarathushtra's time. One should find out how the Prophet acted and reacted vis-a-vis such problems. Above all, every information we gather about the Magi and other religious leaders of Iranian groups will lead us to the overall picture of the subject. It should be also noted that although all of them carry the same title of "Magi", the Median, Azerbaijani, and Babylonian religious leaders are not the same as the Zarathushtrian Mobeds.

Contents of the Vendidad

A glance through the contents of the Vendidad shows that although its rules and regulations are very old, some of them were hygienically very effective in its own times and even some of them may be accepted to be good today. But one cannot accept the present version of the Vendidad to be the copy of the old origin. As seen, while Yasna and Yashta distinguish the Zarathushtrian Law as separate from the Vendidad, the extant version is a mixed collection of the old sections of the old Vendidad, the life of Asho Zarathushtra, and quotations from the parts of the Yasna. The reason for this mix up is the ascendancy of the Magi to control religious affairs. They forced most of their old customs, such as the Dakhmeh-nashini [disposal of the dead], upon Zarathushtrians. They forbade Zarathushtrians from burying or cremating their dead. Let us have a brief review of the contents of the Vendidad.

Comment on Fragarad 1: It shows that the beliefs of the composers of the story of the Aryan countries were non-Zarathushtrian, and that it belongs to a period much older than the Zarathushtrian era.

Comment on Fragarad 3:

[1] The ever-burning hearth fire shows the importance of maintaining fire in the day when matchstick and other means of lighting fire did not exist.

[2] The care of domestic animals, particularly the dog, shows the importance given to them in ancient times.

[3] The very ban on burial and cremation shows that ancient Iranian practiced all the three modes of the disposal of the dead.

[4] Regarding purification with bull's urine, it may be pointed out that it is a disinfectant, and that in those days a thing which was readily available to the agriculturist people. But today when we have so many better means of medical purification, there is no need of using means of several thousand years and no sound wisdom will accept the old method.

Comment on Fragarad 10: All the spells and prayers prescribed in this section in purification rites are from various parts of the Yasna. It shows that the Magi mixed their rituals with Avestan verses only to obtain the Zarathushtrian consent.

Comment on Fragarad 22: This section, like Fragarad I. shows the Zurvanite belief of Dualism of the composers of the Vendidad. Zurvanistic creed goes to pre-Zarathushtrian times. But these people survived the Sassanians and infiltrated Islam. We can see its footprints in the Persian Literature, which is full of fatalism. In fact, the Zurvanite belief in Fatalism is one of the causes of the Sassanian downfall and the domination of aliens. It was one of the reasons why Iranians did not rise [after the downfall of the Sassanians] for centuries to work for the good of humanity.



More than Sad

By: Dr. Pantea Farahmand

Studying Psychiatry teaches you that there are many variations of normal occurring in the brain and most emotions are part of a spectrum. Very much like the dual forces of Spenta Mainyu and Angra Mainyu, opposites are necessary for healthy function. For example, if you put happy and sad on a spectrum together they can be viewed as necessary but opposite emotions. Robin Williams is an example of an individual who would experience the extremes of both emotions. On the other hand too much of one feeling and not enough of the other is also aberrant. A person who is happy all of the time is likely working hard to hide other unpleasant or unacceptable emotions (anger, sexual frustration, disappointment, etc.). Unlike bipolar disorder and defense mechanisms, major depression has always been a mental health mystery. How can one explain the biological function of being so sad that one sleeps all of the time, has no energy, nothing they enjoy, and who wants to die daily? Why would Ahura Mazda create such an illness, and what is the purpose of it? From my training I have learned that there is usually not one reason driving major depressive disorder—genetics play a role, as does one's environment. The genetic-environment contributions are simple explanations, but definitely not descriptive of the larger picture. I would like to use my therapy case, James, as an illustration of the environmental contributions to major depression.

James is an 18-year-old male who was born in Peru and came to the US when he was 7 years old. He spent the first seven years of his life with his mother, and cousins, while his father began the first leg of his family's pilgrimage to the US. Once in the US James' believed he would learn how to become a man from his father. Unfortunately his father had a violent temper and was controlling. He began physically abusing James for the first time when he was 8 years old, and continued to do so until James attempted suicide at the age of 15 years. Fortunately he did not die, and was hospitalized for 3 weeks in a psychiatric hospital where he was started on antidepressants, and began both individual and family therapy. After the hospitalization James' father no longer physically abused him, but continued to micromanage his son's life. He believed and continues to believe that his son requires constant criticism to be successful. Now that James is in college I personally wonder if his father believes his parenting was successful. James doesn't believe so, and despite being very smart and getting into an excellent undergraduate program, he continues to struggle with feelings of inadequacy. He, for example, began his first trimester of college experiencing panic attacks before every exam. To prevent him from failing his course work, I started him on anxiolytic medications to take before each examination. Ultimately, as his care provider, I will be chasing his symptoms

(panic attacks, general anxiety, narcissism, depression, etc) with weekly therapy and medications until, or if, he ever comes to terms with his childhood abuse. I know he is lucky because his symptoms could be worse—he could be agoraphobic, chronically suicidal, self-injurious, drug addicted, etc. However, I also know that someone as bright as James could change the world, if his lack of self-confidence didn't have him second-guessing his abilities. Ultimately, his father's impact on his son's life is in many ways the exact opposite of his intent. His son does not know who he is, or what he is capable of. He only knows what his father has ever told him, which is that nothing he does is ever good enough.

Many born in this environment have the same outcomes—emotional isolation and low self-worth. In James' case, instead of learning to embody qualities of assertiveness, inquisitiveness, and confidence, James became introverted, second-guessing, depressed and anxious. Frighteningly people who are abused or degraded enter into friendships and romantic relationships with aggressors and sadists. Or they don't enter genuine relationships at all, and only use people to fulfill emotional needs that were never met growing up—the classic narcissist. Often medications and therapy are needed for years or lifelong.

In Zoroastrian culture we are taught that there are opposite forces that exist in the world: Angra Mainyu (evil) and Spenta Mainyu (good). However, most aspects of life do not fall exclusively within the heading of one and not the other quality. Even James' father has qualities of both—his intention is for his son to be successful; unfortunately his actions are misguided. Although James is not learning by example how to treat others or himself, Ahura Mazda has still imparted to him free will and a Vohu Manah (Good Mind) to determine his life course. James makes the decision every week to come to therapy, and to heal his scars, rather than to perpetuate them on his future children. It is my belief that with therapy and medication he will reach his goal of how to live a happy and healthy existence.



Pantea graduated

medical school at Penn State College of Medicine in 2013. She currently attends University of Connecticut for her training in Psychiatry, where she is involved in addictions research in adolescent populations. She has previously published

in the International Journal of Eating Disorders and Connecticut Medicine Journal. Her future interests are in the Child and Adolescent Psychiatry field.

Dr. Jahanian presented the talk below at the North American Zoroastrian Congress in Los Angeles in December of 2014. He has graciously shared his paper with Chehrenaama readers. This fascinating history will be covered in three parts.

The History of Zoroastrians Through Political Analysis and Historical Letters

By: Daryoush Jahanian, M.D.
Kansas City, Kansas

Part II

Zoroastrians during Shah Abbas:

During the rule of Shah Abbas the Great (1587-1628 A.D.), the capital city of Iran was moved from Qazvin to Isfahan, in central Iran. At this time a large Zoroastrian population was well established in central Iran. Zoroastrians' suffering intensified during the rule of Shah Abbas in particular. This increased persecution was precipitated by the revival and gain in momentum of the eastern and Pahlavi philosophies. There was also the Ajamiyoun (Persian) movement, which claimed that the Arab era was over and a new Persian period was to begin. Shah Abbas was determined to crush the movement at its root. The followers of **Darvish Mahmood Passikhani Guilani**, who believed in reincarnation and were known as Noghtavioun (10), were massacred along with others. Shah Abbas personally executed several of their leaders. His serious concern about the reemergence of the Pahlavi philosophy caused him to carry a harsh anti-Zoroastrian policy.

In the 15th century A.D., in one of the early letters between the Iranian Zoroastrians and their co-religionists in India, the Mobeds of Yazd lamented that "no period (in human history), not even that of Alexander, had been more grievous or troublesome for the faithful than this millennium of the Demon of Wrath."

In a letter dated Bahman Rooz, Ardibehesht Mah, 1005 Yazdgard (1045 Hijri), the **Zarthushtis of Sharifabad**, Yazd wrote to the Parsis of India: "In the year 977 Yazdgard (1017 Hijri)

the agents of Shah Abbas came to Yazd to confiscate our religious books. They murdered two Mobeds who refused to surrender them. In Turkabad many Mobeds who refused to surrender the books were killed. The agents plundered and destroyed many scriptures here." **Professor Zabih Behrooz** writes, "Shah Abbas executed many intellectuals and Zoroastrians under the pretext of atheism." By his order the Zoroastrian quarter of **Sanatabad** in Isfahan was converted into a pleasure garden with peacocks, for the king. Entire Zoroastrian villages like **Abianeh, Barz, and Saravar near Kashan** were ordered to convert to Islam. This policy of forced conversion did not affect the Zoroastrians of Fars, Isfahan and Kerman significantly. When the Frenchman **Jean Chardin** and other European travelers like **Firby, Tavernier** and **Texeira** traveled to Iran in the 17th century A.D., they noticed that in spite of poverty and rejection from public life, there were still a good number of Zoroastrians left throughout Persia. Chardin in particular praised the Zoroastrians because they were known for their hardworking nature, honesty and morality. Chardin mentioned a large Zoroastrian community living in Isfahan and its villages. In particular, he noted that one large market town known as Najafabad to the southwest of Isfahan was entirely populated by Zoroastrians producing the best wines.

In 1006 Hijri Shah Abbas dispatched troops to the Caspian province of Mazandaran and forcefully converted its inhabitants to Islam. By this time the province had not only remained mostly Zoroastrian but was also ruled by a Zoroastrian dynasty named **Padouspanian**. At Shah Abbas's order many Zoroastrians were forcefully expelled and deported mostly from Sanatabad, Yazd and Kerman to the city of Qazvin and a ghetto town near Isfahan named Gabrabad. Many died during the deportation. These people, who had been detached from their farms and businesses, were given no jobs. They had been brought there to do the menial work that no one else would accept. **Pietro Della Valle**, a Roman tourist, in a letter dated December 8, 1617 writes that the streets of Gabrabad were wide and well-designed but the houses were one floor and small, reflecting the poverty of the tenants (11). He adds that the Zoroastrians could not own businesses and were mostly laborers and farmers. Their clothes were thick with the color of mud brick. It is worth mentioning that Shah Abbas transferred Armenians from the Julfa of Tabriz and settled them in Julfa near Isfahan. **Della Valle** writes that most Armenians in Julfa were merchants and wealthy and treated favorably. **Jean Chardin** (1643-1713) writes: quite a few Gabres (Guebres) and Parsis remain.

These are the original Iranians who adhere to their old traditions and religion. Many of their houses and villages in the south of Isfahan were destroyed by Muslims during the civil war, and a few could take refuge in Yazd and Kerman. These people are so miserable that they could not afford to provide a gift on the occasion of the coronation of King Soleiman the third, and they were excused. (12) In such a hostile environment, the Zoroastrians suffered spiritually and materially, and had to subsist to preserve their faith. In a letter from the 17th century A.D., a **French priest** writes to his boss (13):

"Islam is not the only religion of the Iranians. There are many Iranians who have preserved their old religion. But they have none of their ancestral knowledge and science. They live in a state of slavery and absolute misery. Most difficult and harshest public works are assigned to them. They are mostly porters or work in the farms. The state of slavery has caused them to be shy, naïve and rough mannered. They speak in a different dialect and use their old alphabets. Iranians call them (Gavre), which means idol worshippers, and they are treated much worse than the Jews. They are accused of being fire worshippers...but they respect the fire. They believe that in order to receive salvation, one should till the land and develop orchards, avoid polluting the water and putting down the fire. Their holiest man is named Zardosht and their most important festival is Nov Rooz..."

The role of clergy:

The Shiite clergy exerted a strong role in preventing any

resurgence of Zoroastrianism. Their writings instigated hatred against the Zoroastrians. To make them more credible, these fabrications were mostly attributed to the Holy Imams. For example, **Sheikh Bahai**, the high cleric and scholar of Shah Abbas'era, wrote: "Majussis (Magians or Zoroastrians) had a book named Jand and Pajand that were burned in fire. They had a prophet named Zardosht who was killed. He had a book written on 12,000 hides. Jihad against them is a religious duty until they convert to Islam or promise that will not commit adultery with Muslim women (marrying them)."

These writings have continued even to our time, as **Rayshahri**, a contemporary clergyman and scholar, writes: "A man named Zardosht brought a book for the Majussis and claimed prophethood. Some believed him and others did not and turned him away. He was killed and consumed by the wild animals in desert. The primitive Arabs were closer to God than the followers of Zardosht...and their king Keikhosrow had killed three hundred prophets."

Years before rising to power, Ayatollah Khomeini, who was concerned about the resurgence, wrote: "Zardosht the magus and fire-worshipper by some dishonorable knaves has been called the holy and God-worshipper. If this fire of dirt that has risen from the temples of Fars is not extinguished, soon the trash will spread and they invite all to join the Gabre's (Zoroastrian) creed."

The worst blow:

Despite all the adversities, the population of the



Zoroastrians at the turn of the 18th century A.D. was nearly one million. (14) But the worst blow was delivered by the last Safavid king, **Shah Sultan Hussein** (1694-1722), a fanatic and superstitious man. Soon after his accession to the throne to popularize himself, with approval and encouragement of the main clergyman **Mohammad Baqir Majlessi**, in 1696 A.D. Shah Sultan Hussein issued a decree that all Zoroastrians should convert to Islam or face the consequences. Nearly all were slaughtered or coercively converted, while a few fled the bloodbath and took refuge in Yazd and Kerman. In this massacre the entire population of Gabrabad was wiped out, and many men, women and children fell victim to bigotry in Najafabad and other towns and villages. A Christian missionary residing in Isfahan reported that the central river, Zayandeh Rood, turned red from the blood of the unfortunate Zoroastrians who would not convert and were butchered by mobs of thugs armed with swords, clubs and other weapons. The survivors fled to Mobarakeh, Khoramshah, Yazd and some to Kerman. Estimates of the number of victims vary, from more than 8,500 by the French, to as high as hundreds of thousands. Fire temples were razed to the ground or converted to mosques. Today the people of Naiin and Anar near Isfahan and Yazd speak Dari (the Zoroastrian dialect), but they are Muslims. The customs and traditions of Abianeh remain Zoroastrian, but the religion there is Islam.

This infamous Zoroastrian massacre that occurred three centuries ago in central Iran has been quoted by the generations of Zoroastrian families to this day, but the history books have been silent.

By 1707 A.D., when **Le Bruyn** visited Isfahan, the Zoroastrians were no longer able to practice their religion freely. He noted that most Zoroastrians had been forced to Islam three years earlier (15).

In 1821 **Ker Porter** when visiting Isfahan noted that there were hardly any Zoroastrians left in Isfahan and Gabrabad was in ruins.

A demographic picture of the communities of central Iran can help demonstrate the extent of the Zoroastrian persecution and massacre just during the Safavid era. Today the two central cities of Isfahan and Kashan have strong Jewish communities, and Julfa of Isfahan remains exclusively an Armenian town with churches and schools. But there is no native Zoroastrian community in either of these cities. The fledgling community of Isfahan indeed is a transplant, a transient one of people who have in recent years for job opportunities settled and formed association.

Fear of resurgence in the later era:

The hostile sentiment toward Zoroastrians by Shiite rulers and clergy did not cease after the Safavids, and the misery and massacres continued. Still concerned with a resurgence of the old religion, Shiite clergy continued to fuel hatred through depictions of Zoroastrians as fire-worshippers, impure and outcasts. In his letter dated March 20, 1818, **Ker Porter** wrote (16): "Many Zoroastrians are miserable and hopeless but they adhere to their religion. As they cannot afford to travel and take refuge in other countries, in their homeland they suffer and endure the hardship. Their spirit is high toward the sky and their eyes look down to the ground in tears for the daily misery they face. They have used the cities of Yazd and Kerman for shelter and those who were able fled to the mountains and India. There are 4,000 to 5,000 of them in Yazd where they can more or less practice their tradition. They are mostly good farmers, gardeners or artisans." **General Houtum Schindler** (17) summarized the Zoroastrian's plight as forceful conversion to Islam, confiscation of their assets and inheritance, extortion of one fifth of the value of property or business for the Muslim clergy, prohibition of construction of new buildings or repair of the old ones, prohibition from putting on new dress or riding horses, forceful payment of extra tax (Jizya), automatic exoneration of the murderers or culprits if they are Muslims and their victim is a Zoroastrian, or if they have attacked or burglarized the Zoroastrian houses or their shelters. **Count de Gobineau**, the French ambassador to Iran in 1850s, presented a pessimistic view of the Zoroastrian community: "Only 7,000 of them remain and only a miracle may save them from extinction. They teach a lesson to the world that glory is not everlasting, because these are descendants of the people that one day ruled the world."



Born and raised in Tehran, Iran, A founder of the Faravahar Zoroastrian Youth Organization in Tehran, served as its first president. A founder of Zoroastrian Association of Kansas (ZAKA) and served as its first president. Since 1982 has served on the board of trustees of Rustam Guiv Foundation, then as its vice-president and currently its president. Has been a guest speaker in Zoroastrian congresses and conferences, authored articles and a book (The

Zoroastrian Doctrine and Biblical connections). Specialized in Obstetrics & Gynecology Married to Mahin Amighi Jahanian, they have two sons, Arash and Keyarash.

Please send your "Dear Nahid" questions that are within the confines of various aspects of the Zoroastrian religion/culture or conflict resolution to cninfo@czcjournal.org

Ask Nahid

Dear Nahid,
The 3 pillars of our religion is Good Thoughts, Good Words, and Good Deeds. What is Good? What constitutes Good?
~ Mitra

Dear Mitra,

The following are all definitions of the word Good, as it is easily found on the Oxford University Press website. Good as a noun: that which is morally right; righteousness; benefit or advantage to someone or something; merchandise or possessions. Good as an adjective: to be desired or approved of; having the qualities required for a particular role; possession of displaying moral virtue. Good as an adverb: well.

I believe the answer you are looking for lies in all the above definitions. The concept of "Goodness" has been determined in many different ways over the course of many years – just like every different definition. Each version of Good has been adapted to the times and values of current events and principles. Our Good thoughts, words and deeds today reflect what our values are as a society and community.

As Zoroastrians our understanding of Good follows closely with our understanding of Evil. Whatever is determined to be Evil or negative and non-beneficial, cannot be Good for the individual or community. The beauty of our faith is that we believe in a dichotomy of consciousness. This delicate balance of Good and Evil in the universe comes from our actions. Good is what brings positivity to our communities; joy to our families and friends; progress to our societies. We understand what that Good is by understanding that Evil is not something we desire or benefit from.

We have come to view Good as a concept of positivity and correctness. It is the definition of being beneficial or advantageous. But now that we have an idea of what Good is – we need to figure out who determines what is Good. Which now leads us to your second question: what constitutes Good?

The answer to what constitutes Good however is not so readily available on a website. That definition falls onto the community and ultimately the individual to determine. Not only is it important to know the concepts of Good as well as Evil, we need to understand why Good is what we as a community want and thrive off of.

Historically it has been governments and councils and philosophers and simply wise men who have set laws, rules and doctrines which determine what collectively had been common practice to have been acknowledged as Good by the larger population as a whole. These laws, rules, and doctrines were created, adhered to and enforced by members of that same community.

Today we trust our governments to constitute Good for us, and we discuss, debate, converse over the Goodness of it all and if it is how we wish to live. In democratic societies, votes are taken to determine what laws are created and what law makers are trusted with those duties. Same is true for our communities. We

choose the wisest and most diplomatic to progress the vision of the community towards Good.

However there is still a greater level of humanity that does not come from laws, but instead social constructs of appropriate behavior. Your daily decisions in life to act towards Good come from a choice, of using what your parents, grandparents, aunts, uncles, cousins, siblings and friends have taught or shown you. The Good that you seek to define is walking, breathing, talking and teaching all around you.



Nahid Dashtaki completed her master's in both Dispute Resolution and Public Policy from Pepperdine University. She has received two Bachelor of Science degrees in International Relations and Comparative Literature from the University of California, Irvine along with extensive international work experience in the Middle East and Asia. She continues her work with mediation and conflict resolutions at Los Angeles World Airports.



"Excerpts below are from the following website: Circle of Ancient Iranian Studies; For full text and bibliography please refer to:
<http://www.cais-soas.com/CAIS/Celebrations/sadeh.htm>"

Jashn-e Sadeh Fire Festival

By: Dr. Anna Krasnowolska
Department of Iranian Studies,
Jagiellonian University, Krakow, Poland

SADA (Arabicized Sadaq or Sazaq), the most important Iranian winter festival, celebrated by kindling fires. While the other seasonal festivals - Nowruz, Tiragān, and Mehragān - corresponded, at least theoretically, to the three cardinal points of the solar year (spring equinox, summer solstice, and autumn equinox accordingly), Sada fell not on the winter solstice, but forty days after it, namely on the 10th (Ābān) day of the month of Bahman (on or around 30 January in the Gregorian calendar, if calculated from the modern Solar Hejri calendar).

No trace of Sada can be found in the Zoroastrian texts, but the Arabicized forms sadaq and sazaq reveal the existence of a Middle Persian form of the name (sadaq). In the Šāh-nāma, the kings from mythical Lohrāsp on (Šāh-nāma [Moscow], VI, p. 9, line 21), but predominantly the Sasanians, are said to establish Sada temples, offer gifts to them, and celebrate the Sada festival (relevant passages are collected in Jašn-e Sada, pp. 52-56). The motif of Sada falling into oblivion under the Arab domination appears in the oracles foretelling the decline of the Sasanian Empire (cf. Šāh-nāma [Moscow], IX, p. 341, line 369). Badi-al-Zamān Hamadāni (968-1008) condemns the celebration of Sada, Nowruz, and Mehragān as idolatry for which the Iranians were punished by the Arab invasion (Hamadāni, p. 4; see also Zand, p. 64; Jašn-e Sada, p. 42; Cristoforetti, 2002, pp. 43-44). Yet for Muslim Iranians, who were anxious to retain their cultural identity and historical memory under the Caliphate, these three festivals became a symbol of their glorious past.

The earliest Islamic texts on Sada have been collected and commented upon most importantly by Arthur Christensen (1875-1945; see Christensen, I, pp. 164-82), by the authors of the collective work Jašn-e Sada published by the Anjoman-e Irānšenāsi in Tehran (1946), by Ye.E. Bertel's (1890-1957, see BERTHEL'S; 1953), Hašem Rāzi (1992, pp. 549-633), and recently by Simone Cristoforetti in his extensive study of the Sada (Cristoforetti, 2002). Historical and literary sources, both in Arabic and Persian, confirm the feasting of Sada at Muslim courts from the Samanid and Ziyarid times up to the Saljuqs (10th-12th centuries) in the areas from Bukhara and Ghazni to Isfahan and Baghdad.

Of the Samanid period, only one beyt from a qasida about the Sada, presented by Abu'l-Abbās Rabenjani (cf. Lazard, I, pp. 26-

27) to the Samanid ruler Nasr II b. Aḥmad II (r. 914-43) in 331/941, has been preserved (Lazard, II, p. 64; cf. Cristoforetti, 2002, pp. 105ff.). The earliest historical records of Sada celebrations are those of the Ziyarid prince Mardāvij in 323/934 at Isfahan, well remembered as a prelude to his assassination (Ebn al-Atir, VIII, p. 222-23; Mojmal al-tawāriḫ wa al-qeṣas, p. 390; Ebn Meskawayh, V, pp. 412-17; also Abu'l-Fedāy, II, p. 87; cf. Jašn-e Sada, p. 48) and that of the Ghaznavid ruler Masud (r. 1031-40) on his way to Marv in 426/1034 (Beyhaqi, II, pp. 666-67). Ebn al-Atir (X, p. 134) reports on a celebration of Sada by the Saljuq ruler Malekšāh (r. 1073-92) in Baghdad in 484/1091, and he quotes a qasida by Muḥarriz (Cristoforetti, 2002, p. 233). Also from that time comes a note by Moḥammad Ġazālī (1058-1111; I, p. 407) on the toys (ceramic trumpets, wooden swords and shields) that were sold on the occasion of Sada. Sada qasidas (sazaqiya) dedicated to Buyid rulers were, as a rule, written in Arabic, while Persian poems flourished at eastern courts, especially under the Ghaznavids (see texts collected in Jašn-e Sada, pp. 56-69, 74-78; Bertel's, pp. 36-41).



Early Islamic texts ascribe the establishment of the festival of Sada to the characters connected with the myth of the origins of the humans (Gayumart and the first human couple) and to epic heroes: to Hušang, in commemoration of his discovery of fire when he tried to hit a dragon with a stone (Šāh-nāma [Moscow], I, pp. 33-34; Biruni, Ātār, tr. Sachau, p. 226; cf. Cristoforetti, 2002, pp. 280-82); to Feridun, in memory of his victory over the dragon-king Zaḥḥāk, and the salvation of a half of the latter's victims by his cook Armāyil (Biruni, Ātār, tr. Sachau, p. 227; Idem, 1954-56, pp. 265-66; Idem, 1983, pp. 257-58; Gardizi, pp. 246-47; Rāzi, p. 37; Nowruz-nāma, p. 10; a different version is given by Ebn al-Faqih, pp. 329-31, see Cristoforetti, 2002, pp. 292-94); to Zāv, the son of Tahmāsb, in memory of his victory over Afrāsiāb (Noweyri, p. 186). Onsoni calls the festival a patrimony of Feridun and Jamšid (p. 14), that of Xosrow and Bahman (p. 240), or a tradition of dehqāns and gabrs (pp. 239-240), while Manučehri (p. 60) attributes it to Kayumart and Esfandiār. Another branch of the tradition ascribes the establishment of the festival to Ardašir Bābakān (r. 224-42; Biruni, Ātār, tr. Sachau, p. 226), or to

his mother (Qazvini, p. 80).

In fact, the traces of a solar festival held around the winter solstice are to be found in both Middle Persian texts and texts of the Islamic period. Biruni mentions an Āzar-jašn (Fire-festival) celebrated on the 9th (Āzar) day of the month of Āzar, the last autumn month (Biruni, *Ātār*, tr. Sachau, p. 225; Bundahišn, tr. Anklesaria, XXV.13-14, pp. 106-7), which was probably identical with the fire festival called Šahrivaragān or Āzar-jašn on the 4th (Šahrivar) day of Šahrivar, being the beginning of winter in okhārestān (Biruni, *Ātār*, tr. Sachau, pp. 221-22). On the first day of Dey (winter solstice and the first day of the "Small Winter" of three months), there was a festival called Xorram-ruz (joyful day), X'ar-ruz (Sun-day), or Navad-ruz (ninety days [left to Nowruz]; see Biruni, *Ātār*, tr. Sachau, pp. 225-26; Idem, 1954-56, p. 264; Gardizi, p. 245). In Islamic Persia, the night of the winter solstice (the last night of autumn) was known under its Syriac name of Šab-e Yaldā (the night of nativity), or as Šab-e Čella (the night opening the initial forty-day period of the three-month winter). Being the longest and the darkest night of the year,



additionally connected with Christianity, Šab-e Yaldā usually has negative connotations in Persian poetry (for example, see Manučehri, p. 25; Onsori, p. 301; Nāser-e Xosrow, p. 6; Xāqāni, p. 25; Sadi, p. 723; cf. Krasnowolska, 1999, p. 60). Yet, traces of some ritual importance of the winter solstice night have survived in popular beliefs and practices (Enjavi-Širāzi, I, pp. 18-29, 108-10, 124-31 and II, pp. 28-49, 152-64, 182-85; Šakurzāda, pp. 194-96). Mary Boyce (1968, pp. 213-15; Idem, 1977, pp. 176-85; Idem, 1983, pp. 800-1) mentions a fire festival still observed by Iranian Zoroastrians, which falls on the 26th day (Aštād) of the month of Āzar, (mid-December), that is one hundred days before Nowruz. This festival is named Sada in Kermān and Hīromba in Yazd, and Boyce considers it to be more ancient than the Sada of the month of Bahman.

There were also some minor festivals on the dates close to Sada. The second (Bahman) day of the month of Bahman, that is Bahmanagān or Bahmanjana, was a festival dedicated to Bahman (Vohu Manah), the patron of livestock (Biruni, *Ātār*, tr. Sachau, p.

226; Idem, 1983, p. 257; Idem, 1954-56, p. 265; see Dehkhodā, s. v.; Šafāy, p. 499). The festival of Bahmanjana was confused with Sada in the Ghaznavid times already (Amaq Bokhāri, p. 185; Šād, I, p. 816), and this mistake was repeated by Berthel's (p. 41). A festival called Now-Sada (New Sada) or Bar-Sada (Upper Sada) was celebrated five days before the Sada proper, probably as a result of an intercalation (kabisa, see Biruni, *Ātār*, tr. Sachau, p. 213; a passage missing in Sachau's text was supplemented by Khalidov, p. 162; and in Biruni, *Pamyatniki*, 1957, pp. 242-43; Gardizi, p. 246). In Qazvini's *Ajāyeb al-makhlūqāt* (p. 80), Sada falls on the 15th day of Bahman, which seems to show a situation when the five intercalary days (andargāh or andarjāh) fell between Ābān and Āzar.

The Sada night was considered the coldest night of the year. It was believed that on that night the winter came out from the hell (Biruni, *Ātār*, tr. Sachau, p. 226; Qazvini, p. 80) and, according to Biruni, in Karaj it was called šab-e gazina (the biting night). After Sada, the weather was supposed to be getting warmer. Popular concepts about water becoming warm on the 10th of Bahman, about the earth becoming warm from inside while the air is still cold, or about the earth taking her secret breath (nafas-e dozda) on that day seem to go back to the beliefs in a divinity staying under the ground in winter (Asadiān-Xorramābādi et. al., pp. 213-14; Enjavi-Širāzi, I, pp. 1, 8-9, 102 and II, pp. 8, 16, 18-20, 139, 142-46, 150, 196; see also Krasnowolska, 1998, pp. 210-11). To the Sada poems the festival furnished an opportunity for an exquisite description of fire, which was frequently compared to a plant, a flower, a fruit tree, a stack of corn, or a garden blossoming in a winter landscape (Onsori, p. 14; Farrokhi, pp. 48-49; Manučehri, p. 30; Asjadi, in *Jašn-e Sada*, p. 57). This imagery seems to go back to old mythological concepts connecting the vegetable life with fire. Calendric notions are sometimes personified in such poems. Manučehri, in his Sada qasida which starts with Bar laškar-e zemestān nowruz-e nāmdār (Manučehri, pp. 39-41), makes use of the folkloric motif of Winter-and-Spring combat, and of the return of an exiled deity, common in folklore. Cristoforetti (1995) stresses the dragon-killing motif of the Sada mythology and its broadly understood "ambrosian" aspects as conceived by G.Dumézil in his early works (1926, 1929).

The disappearance of Sada was never complete, and some traces of a winter fire festival celebrated on the 10th day of Bahman, or around that date, survived until the 20th century. While the custom of lighting fires on the Sada night is unknown to the Zoroastrians in India, their co-religionists in Iran are still practicing it as a part of their religious observances. The authors of *Jašn-e Sada* give a description of the festival with some photographs from Kerman (pp. 17-18; see also Boyce, 1968, p. 213, for the Zoroastrian quarter in Kerman; Idem, 1977, pp. 176-82, for the feast of Sada on the Aštād day of Āzar-māh in Yazd; Raži, pp. 601-3, for Kerman). According to Hāšem Raži (pp. 603-4), the Zoroastrians of Tehran keep their Sada celebrations since 1317Š./1938, and since recently these have been taking place in Kušk-e Varjāvand, in the western part of the city.

Field Marshal Sam Manekshaw

The Man and His Times

By Brig Behram M Panthaki (Retd) and Zenobia Panthaki

ISBN #: 978-93-83098-30-9 - Publication of 2014

The book is dedicated to men in uniform who laid down their lives defending our country and to their widows whose sacrifice is in equal measure. A major portion of the royalty will be donated to the War Wounded Foundation of India and the War Widows Welfare Assn. of India.



As a 2-star general he had a run-in with Defence Minister Krishna Menon when he refused to snitch on then Army Chief, Gen KS Thimayya, and told Menon to mend his ways. This almost brought his career to a grinding halt, but for Sam, upholding values trumped personal gain. As a 3-star general he stopped the young Indira Gandhi who had accompanied her father, Prime Minister Nehru, from entering the Ops Room of his Corps HQ in NEFA, as she lacked security clearance. As an Army Commander, on tours, he carried the latest music LPs, playboy magazines and calendars as gifts for officers serving in high altitude areas, paying for these on his personal tab. In April 1971, as Chief of Army Staff, he stood up to Prime Minister Indira Gandhi and offered to put in his

papers rather than compromise the safety and security of his men through an untimely, unplanned war. In December that year, under his command, within two weeks, the Indian army liberated East Pakistan and the creation of Bangladesh forever changed the map of the subcontinent and the geopolitics of the region. The government honoured him by promoting him to Field Marshal, a first for the Indian Army. At the height of the war, rumours ran amuck that he'd been spied at The Tabela, a popular discotheque in Delhi. True or false, we'll never know, for that is the enigma that still surrounds Sam Manekshaw.

As much as men in uniform loved Sam, the bureaucrats dreaded him. The welfare of his troops, his officers and their families came first, always and every time. Intolerant of sycophancy and indiscipline, Sam ruled with an iron rod but tempered his decisions with compassion and humour. Dressing down a young officer whose dalliance with a tribal girl had resulted in a military standoff, Sam admonished, "Boy, you had my entire Eastern Army at 'stand-to'. I hope she was worth it!"

Many such anecdotes about Sam Manekshaw can be found in a coffee table book that Zenobia and I have written on the Field Marshal. I served on the General's staff from 1965-73 and was a witness to events and decisions that impacted



the geo-politics of the Indian sub-continent. We shared a closeness to Sam that gave us a unique insight into his ideals, his military acumen, his mannerisms and his unique sense of humour. With 200 photographs, citations, letters from eminent personalities and Heads of State, the book has a lot to offer. It transports one to a time of gracious living and high thinking.

The Chief of the Indian Army launched the book on April 3, 2014, to celebrate Sam's birth centenary. A second release was held on April 5 by the Delhi Parsi Anjuman and a third, in Mumbai at the Trident Hotel where former Chief Justice of India, Sam Bharucha was the chief guest and recommended the book as a 'must read', for Manekshaw's life symbolises the highest principals of public life and the spirit of nationalism. The book has received over 60 positive reviews. Three excerpts follow:

Mr. Fali Nariman, President Bar Association of India and Former Additional Solicitor Gen of India: "From beginning to end this delightful narrative simply races along, providing an intimate, witty and scintillating story of a superhero.... Sam's humanism, his notations on official files, his colourful language and his doodles, which occasionally set off tidal waves of mirth through Army Headquarters, make this book simply 'un-put-down-able'!

Lt Gen Vijay Oberoi, Former Vice Chief of Army Staff:

"An excellent book that is a labour of love and a tribute to the great Sam Bahadur... A delightful tale woven with great dexterity and garnished with a profusion of photographs that brings out the well-rounded personality of a proud soldier, a military leader par excellence and a great human being. This gem of a book is a must for your coffee table."

Lalit Mansingh, Former Foreign Secretary and Ambassador to the United States:

"While chronicling his career, (the authors) present him ... as a family man, a comrade-in-arms, a strategist and a charismatic leader of the troops. It is a story narrated with affection and admiration but never with hyperbole."

The book can be bought on Amazon. **Remember, most of the royalty will go to the War Wounded Foundation and the War Widows' Association of India.**

Ervad Brig. Behram Panthaki graduated from Pune University in 1963 and is an ordained navaar and maratab. He was commissioned in the Indian Army in 1964 and served with the 8th Gorkha Rifles. During his career he was deployed on the Indo-China and Indo-Pakistan borders, fought insurgency in eastern India and in the Punjab, had four postings in state of Jammu & Kashmir along the line of control, including one at the Division HQ in Ladakh that controls operations on the Siachen Glacier. He commanded a Brigade in New Delhi that is responsible for the security of the capital and protection of VIPs. Brig. Panthaki served on the faculty of the Army War College and the Defence Services Staff College. The appointment he covets most is as ADC (Aide-de-Camp) to Field Marshal Sam Manekshaw when he was Chief of the Army Staff. In 1994, after 30 years of service with 12 military honors he opted for early retirement to join his family in the US. Brig. Panthaki serves the Zoroastrian community of Washington DC as their mobed. He recently retired as Director of Human Resources at The Kingsbury Center.

Zenobia Panthaki is an alumna of University of Delhi. She began her career with IBM in New Delhi. After marrying Captain Behram Panthaki, Zenobia became involved with the running welfare and education programs for soldiers' wives and children. In 1984 when her husband was posted to New Delhi, Zenobia resumed her career and joined the World Bank. In 1994 she transferred to the Bank's HQs in Washington DC, retired in 2012, and now consults for the Bank.

The Human Constant



Roya Behmardian

was born and raised in Southern California. She has attended CZC's Persian and religious classes all through her childhood. She graduated from UCI with a Masters of Art in teaching.

Walking through Costco is a fulfilling experience. I stroll around looking for samples, carefully noting which food stations I want to revisit, and which ones I regretfully glance at and say "Thank you, but no thank you." I occasionally glimpse at other shoppers walking towards me, but I don't really think about them much. They're just ordinary people living their lives, just like I'm living mine. Yet, if I really stop and look at the people that pass me by, I'd realize how each person is a living story packed with their own unique history—I'd come to wonder—is there really such thing as an ordinary person? And if there isn't, then perhaps it's safe to say that every human story is one worth telling.

A few months ago, Iranians around the world felt a sense of pride and connection as Brandon Stanton, the creator of Humans of New York, traveled to Iran to interview and take photos of its people; the segment was called Humans of Iran. For those of you that don't know, and I urge that you look into it if that be the case, Humans of New York is a blog consisting of photos and stories of very real people that live in New York—as well as many other places and countries. The stories make you cry, they help you laugh, and often times—they allow you to see the humble heroism radiating in so many people that we don't know about.

If there's one thing I've learned from reading this blog, it's that people are amazing, people are resilient, and we're all much similar to each other when we're brave enough to be vulnerable and sincere.

When Humans of Iran happened, I woke up every morning excited to read the next new story. There was the twin boys

from Chalous who got caught switching places because one of them wrote his real name on a test, or the woman from Rasht who loves literature and said "I only have one life to live. But in books, I can live one thousand lives." The one that touched me the most was about a young man from Tehran whose mother had passed away. He just wanted to feel close with his dad—and when he did, he said: "it made me so happy. Because it's just the two of us, and I really, really, really, really love him."

I loved these stories not just because of the opportunity to read about people I felt inherently connected to, but also because I knew that others who don't know much about Iran would, even for just a small moment, foresee beyond the negative politics tainting that area to realize the humanness prevalent in all people around the world; to recognize how alike our thoughts and experience really are if we dare to listen carefully, and share honestly.

These interviews taught me that its the simple things that we feel a

connection to; relating to someone can be as simple as telling them how you actually feel that day, or what hardships you're really going through. Our problems may be diverse, we may love different things and different people, but our pain, our joys, our fears, and our needs are shared emotions that bond us—this is the human constant.

Earlier, I asked if there is really such thing as ordinary people—and to be honest, I still don't know. Uniqueness is what makes us individuals, but connectedness and in a way; "sameness" is what makes us human. I guess if there is such thing as ordinary people, maybe what is ordinary is the tendency to experience happiness, to seek love, to undergo heartache, and to search for completeness. These are ordinary things humans encounter, and it's possible that what makes us extraordinary is the way we choose to experience these constants. Maybe, just maybe, we're meant to be both ordinary, and extraordinary—that is why all human stories are worth telling.

For people like Brandon Stanton: he's an ordinary person who is also an extraordinary hero. He practiced the Zoroastrian mantra of Ushta by radiating the happiness of others. Because of him, millions of people around the world can feel connected to individuals we would have otherwise never known about.

Once we come to the simple realization that our humanness binds us, we may subconsciously feel a bit more empathy and warmth towards the strangers we pass by—whether it be at Costco, or any where else full of people who, in the most simple of ways, are just like us.

Adventures of a young Zoroastrian

Arman Irani was born and raised in San Diego, graduating High School from Canyon Crest Academy. From a young age he enjoyed running and started racing from the age of 6 in Track, Cross Country, and road races. He is currently a freshman, studying at the University of California, Riverside, majoring in Business Informatics in the College of Engineering. He continues to compete in running as part of the UCR running team, this keeps him focused and provides a healthy outlook to his life.

On August 8th, 2015, I completed a 2200+ mile bicycle trip across three European countries, from Rome Italy to Edinburgh, Scotland. It required a lot of planning, and



most of all, a determination to do it. Two years ago my friend and I thought of riding our bikes in Europe upon graduating from High School. The timing seemed perfect and the idea seemed adventurous. I am sure a majority of our friends thought we were crazy, in fact they told us so, but surprisingly, our parents were more encouraging than we anticipated. Two more of our friends who thought the way we did, joined us in our quest and soon we started planning. We needed a start and end point, number of days we would spend, proper bicycle equipment, money and a budget. Three months of detailed planning culminated

in a group presentation to our parents for a final sign off. On June 19th 2015 the four of us set out with our gear for Rome. We had the route planned, with a complete understanding amongst ourselves that anything could go wrong and contingency plans may have to be drafted on a daily basis. We all understood that any number of things could go wrong, we could have mechanical failures, we could get hurt, our belongings could get stolen, and, we may not be able to reach our planned daily destinations. We rode through major cities such as Rome, Florence, Paris, and London but for a majority of our riding we went through small towns, some no bigger than a couple of football fields across, and sometimes didn't see anything except wheat fields for miles. There were days we didn't want to get up in the morning because our bodies were so sore. Some places were so beautiful that I wish I could have stayed and settled down. We biked approximately 50-60 miles a day with a few rest days to enjoy the area and recuperate. Since all four of us are runners, we added a running/training routine in our schedule every morning before the riding began. We ate lunch and dinner at small shops, bakeries and grocery stores, and spent the nights at campgrounds. Campgrounds in Italy and France are cheap and very comfortable. England was a different story; we



had rain almost every day, so we opted to stay at cheap B&B's instead of camping out in the rain. We reached Edinburgh Scotland as scheduled, and stayed there two nights to rest and pack for our return trip. During our trip we tried our best to keep our blog updated, if you wish to read, it is at <http://rominburgh.wordpress.com> This was a great experience for me, and I recommend anyone wanting to do something similar to do so. But plan it the way you want to do it, learn from other's experiences about planning, but be unique in your own way.



بهرام ایرانی

مشاور شما در املاک جهت خرید یا
فروش هر گونه املاک مسکونی ، تجاری
یا زمین با بهترین خدمات

Tel: (818) 645-3134
email: bahirani@yahoo.com

Century 21

If you are looking to buy a house
or if you want to sell your house,
enjoy our best services.

